

## الزامات الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در پرتو قواعد فقهی اقتصادی

### قربانعلی دری نجف آبادی<sup>۱</sup>

هادی غفاری<sup>۲</sup>

علی یونسی<sup>۳</sup>

#### چکیده

شرایط کنونی جهان با شاخصه هایی چون نوآوری و پیشرفت فنی و علمی در تمامی زمینه ها به خصوص اطلاعات و ارتباطات روبرو است و کشورهایی که در این مسیر پیشگام بوده اند از رفاه بیشتری برخوردار شده اند. اما این فرایند پیشرفت با مسائل و پیچیدگی های اجتماعی همراه بوده که گاه کشورهای در حال توسعه را در عبور از این مسیر با تردید مواجه می کند.

کدام الگوی پیشرفت وجود دارد که بتواند سعادت مادی و معنوی را به صورت توأمان فراهم کند؟ بسیار طبیعی است که بگوئیم الگوی پیشرفت هر ملت و مکتب متناسب با تفکرات حاکم بر آن مکتب تجویز می گردد و لذا نمی توان جهت دستیابی به رشد و توسعه از نظریات اقتصادی مطرح شده در کشورهای غربی بدون توجه به ریشه ها و اعتقادات کشور میزبان استفاده نمود.

از آنجا که الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، هم باید شاخص های اسلامی را داشته باشد هم با منابع موجود در کشور به توسعه برسیم استفاده از قواعد فقهی که از منابع ناب مکتب اسلام یعنی کتاب، حدیث، اجماع و عقل استخراج می شود می تواند ابعاد اسلامی و ایرانی بودن این الگو را بیش از پیش تاکید نماید. این مقاله با استفاده از عمده ترین قواعد فقهی اقتصادی از جمله قاعده ولایت، قاعده عدالت، قاعده لا حرج، قاعده لاضرر، قاعده نفی سبیل، قاعده اتلاف و تسبیب، قاعده تسلط، قاعده سوق، قاعده غرور، قاعده استصلاح، قاعده المومنون عند شروطهم، قاعده احترام، قاعده میسور و قاعده ملازمه اذن در شیء با اذن در لوازم آن، به تبیین الزامات و شرایطی که یک الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید داشته باشد، می پردازد.

#### کلیدواژه: قواعد فقهی، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، رشد و توسعه اقتصادی

#### مقدمه

نیل به مراحل پیشرفت در حوزه های مختلف اقتصادی همواره از جمله آرمان های ملی و مردمی جوامع مختلف، و دغدغه خاطر رهبران و مدیران کلان کشورها بوده است. چنان چه یوجین استیلی<sup>۲</sup> نیز بر این باور بود که " پس از جنگ جهانی دوم در بسیاری از نقاط جهان، تقاضای فزاینده ای برای پیشرفت سریع در توسعه اقتصادی وجود داشته است." ( جرالده می یو و دادلی سیرز، ۱۳۸۲، ص ۱۴). با این وجود، مشاهده می

<sup>۱</sup> نماینده ولی فقیه در استان مرکزی و امام جمعه اراک

<sup>۲</sup> عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

<sup>۳</sup> عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

ghafari@pnu.ac.ir

ali\_younessi7@yahoo.com

<sup>2</sup> - Eugene Staley

شود که کشورهای متعددی علی‌رغم این تمایل، تلاش و برنامه ریزی جهت نیل به توسعه، به موفقیت چندانی دست نیافته‌اند. "هنوز بیش از یک میلیارد نفر در اطراف جهان وجود دارند که روزانه کمتر از یک دلار درآمد دارند و بیش از ۲/۵ میلیارد نفر، کمتر از ۲ دلار در روز درآمد کسب می‌نمایند." (North, 2005, p.155).

براستی گره کار در کجاست؟

بی شک کپی برداری‌های سطحی و عدم توجه به ویژگی‌های یک کشور را باید از جمله عواملی دانست که نتایج آن را در ایجاد ساختارهای نامتوازن در فرآیند پیشرفت یک کشور مشاهده می‌نماییم. در چنین شرایطی است که کشور شاهد بخش‌های توسعه یافته و بخش‌های عقب مانده بوده و بخش‌های توسعه یافته نمی‌توانند منجر به ایجاد تحرک در بخش‌های دیگر گردند. در چنین شرایطی لازم است الگویی برای پیشرفت انتخاب گردد که متناسب با تفکر، اعتقادات و فرهنگ حاکم بر آن کشور باشد.

### مفهوم توسعه

با مروری بر ادبیات توسعه می‌توان دریافت که رویکردهای مختلفی از جانب مکاتب گوناگون اقتصادی در رابطه با مفهوم، اهداف، استراتژی، سیاستها، و ابزارهای توسعه ارائه شده است. بدیهی است که دیدگاه‌ها و نظرات هر یک از این مکاتب اقتصادی در زمینه توسعه، برگرفته از اصول و مبانی خاصی است که منجر به روش‌شناسی ویژه‌ای در خصوص نحوه برخورد با پدیده‌های اقتصادی، از جمله توسعه اقتصادی، شده است. لذا مشاهده می‌شود که مثلاً در حوزه اهداف توسعه و شاخص‌های آن، افزایش سرانه GDP<sup>۳</sup>، بهبود شاخص توسعه انسانی HDI<sup>۴</sup>، کاهش فقر، رعایت استحقاق‌ها و استعدادها، آزادی‌ها، و توسعه پایدار مطرح گردیده و در قلمرو سرمایه و انباشت سرمایه؛ بحث سرمایه‌فیزیکی و مادی، سرمایه انسانی، سرمایه دانش، و سرمایه اجتماعی، مطرح شده است.

منظور از توسعه، شکوفایی پاینده و پایدار در کلیه زمینه‌های فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی و در ابعاد گوناگون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و خلاصه در کلیه روابط و مناسبات انسانی است که به صورت یک جریان مستمر در جهت رشد و تعالی و تکامل افراد و جوامع انسانی و تحصیل رضایت الهی و خلاصه تحصیل حیات طیبه است تا با ایجاد زمینه‌های مناسب و لازم برای رشد و رسیدن استعداد انسانها از قوه به فعلیت و وصول به مقام انسانی و جامعه انسانی به مقام شایسته و بایسته خویش نائل آید (دری نجف آبادی، ۱۳۸۸: ص ۱۶).

### انواع قواعد فقهی

مجموع قواعد فقهی را می‌توان به پنج قسم تقسیم کرد (مشایخی، ۱۳۸۵: ۲)

اول: قواعدی که در تمام ابواب فقه بر حسب موضوع و کاربرد جاری است مگر اینکه مانعی از آن جلوگیری کند. مانند قاعده تسلط، قاعده لاضرر و قاعده لاجرح که به نام قواعد عامه نامیده می‌شوند.

دوم: قواعدی که به باب معاملات به معنای اخص اختصاص دارد و در غیر آن جاری نیست، مثل قاعده استیمان که به آن‌ها قواعد خاصه می‌گویند.

<sup>۳</sup> - Gross Domestic Product

<sup>۴</sup> - Human Development Index

سوم: قواعدی که به ابواب عبادت اختصاص دارند.  
چهارم: قواعدی که به معاملات به معنای اعم اختصاص دارند.  
پنجم: قواعدی که برای کشف موضوعات خارجی است که تحت ادله احکام قرار می‌گیرد.  
به طور خلاصه قاعده‌های فقهی مشتمل بر دو امر است:  
(۱) اثبات حکم شرعی فرعی تکلیفی یا وضعی عام یا نفی آن.  
(۲) شیوع آن در جمیع ابواب فقه یا ابواب مسائل مختلف فقهی مثل قضا؛ البته ممکن است برخی از این قاعده‌ها به یک معنا قاعده اصولی باشند.  
ولی آنچه به این بحث ارتباط دارد، تقسیم آن از لحاظ اختصاص و عدم اختصاص به مسائل اقتصادی است که به قواعد فقه عام و فقه خاص قابل تقسیم است.

### قواعد فقهی عام

قاعده فقهی عام آن است که بر بخش‌های مختلف اقتصادی و غیر اقتصادی انطباق و دارای زمینه اجرایی باشد. مثل قاعده لاضرر و ...

### قواعد فقهی خاص

منظور آن دسته از قواعد فقهی است که تنها به بخش اقتصاد اختصاص دارد؛ مانند قاعده اتلاف، قاعده تسلط و ...

### نقش قواعد فقهی در اقتصاد

قواعد فقهی به خصوص قواعد فقهی اقتصادی در اقتصاد و جامعه دارای آثار مفیدی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:  
الف) تدوین مقررات اقتصادی با هدف جلوگیری از روش‌های سلطه‌جویانه و زورمدارانه. مثلاً به کمک قاعده حیازت، مالکیت‌ها مشخص و بدون درگیری خواهد بود.  
ب) ایجاد نظم و امنیت در تمام شئون اقتصادی و حفظ ثروت ملی. مثلاً بر پایه قاعده اتلاف و یا قاعده لاضرر هیچ فعالیت اقتصادی باعث ایجاد ضرر و زیان و اتلاف اموال دیگر نخواهد شد. و همین امر موجب ایجاد روحیه برادری و دوستی در جامعه می‌شود که نقش برجسته‌ای در ایجاد نظم و آرامش در جامعه خواهد داشت (پورمند و کرمی، ۱۳۸۵: ۵۰).

### قواعد فقهی موثر در ساخت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

بی‌شک در ساخت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، از قواعد فقهی، بویژه قواعد فقهی اقتصادی، میتوان بهره‌ها گرفت. با اذعان به اینکه تعدد و تنوع قواعد فقهی بسیار زیاد بوده و در این توشنار امکان بیان همه آنها میسر نمیباشد، در این مجال به مهمترین قواعد فقهی اقتصادی که الزاماتی را در مسیر دستیابی به الگوی پیشرفت گوشزد می‌نمایند اشاره می‌شود.

## قاعده ولایت

ولایت در محدوده تشریح، در قرآن کریم و در روایات اسلامی، گاهی به معنای تصدی امور مردگان یا کسانی که بر اثر قصور علمی یا عجز عملی یا عدم حضور، نمیتوانند حق خود را استیفا کنند آمده و گاهی به معنای تصدی امور جامعه انسانی. به عنوان نمونه، فرمایش رسول خدا در واقعه غدیر خم: «الست اولی بکم من انفسکم»، «من کنت مولاه فعلی مولاه» و همچنین آیاتی مانند «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» و «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون»، بازگو کننده ولایت و سرپرستی و اداره امور جامعه اسلامی است و از سوی دیگر، آیاتی نظیر: «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطاناً» و «فان کان الذی علیه الحق سفیهاً او لا یتطیع ان یمل هو فلیمل ولیه بالعدل»، در باره ولایت سرپرستی مردگان و سفیهان و محجوران است.

در معنای اخیر، مفهوم این قاعده به این صورت است که: هر گاه کسی از ادای حقوق دیگران خودداری ورزیده یا از انجام تکالیف قانونی خویش امتناع ورزد و یا مانع رسیدن افراد به حقوق خود گردد، حاکم جامعه اسلامی (و نه هر فقیهی) یا منصوبین وی می توانند به قائم مقامی از او عمل نموده و آن چه را که وظیفه او است از باب ولایت به انجام رسانند. بنابراین، امتناع و نیز وجود حاکم دو شرط اساسی در جریان این قاعده اند.

## مدارک و مستندات قاعده

اکثر فقهای بزرگوار برای استناد به این قاعده نیازی به استدلال و ارائه دلیل ندیده و به عنوان اصلی مسلم و خدشه ناپذیر به قاعده ولایت حاکم بر ممتنع نگریسته اند.

سرّ چنین برداشتی یا وضوح حکم و پشتوانه روشن عقلی آن بوده است (که به آن خواهیم پرداخت) و یا این که ادله ولایت فقیه را کافی و بی نیاز کننده از این بحث می دانسته اند. توضیح این که "ولایت فقیه" وسعه آن و شئونی که مجتهد جامع‌الشرایط داراست از ژرف ترین و در همان حال کهن سال ترین مباحث فقهی است. شاید بتوان گفت: کسی که در این امر تردید نماید اصلاً طعم فقه را نچشیده و از رموز سخنان معصومین چیزی نفهمیده است. آری، آن چه مورد بحث واقع شده محدوده این ولایت و سعه یا ضیق آن است که در نتیجه برخی قائل به عمومیت ولایت فقیه شده و برخی دیگر آن را در برخی مرزها محدود نموده اند. به همین دلیل در بسیاری از موارد پس از حکم به ولایت حاکم بر ممتنع، آن را نتیجه ولایت مجتهد و ناشی از جعل این حق برای او می دانند. با چنین بینشی ما نیازی به بحث از مدارک و مستندات این قاعده، به طور خاص، نداشته و باید آن را به بحث ولایت فقیه موکول نماییم، چنان که برخی نیز همین را پسندیده اند، اما در این نوشتار، با چشم پوشی از ادله ولایت فقیه و مباحث مربوط به آن، به طور گذرا به ادله ای خواهیم پرداخت که می تواند جداگانه نیز مورد توجه واقع گردد.

نکته دیگری که نباید ناگفته گذاشت آن است که عبارت "الحاکم ولی الممتنع"، در هیچ یک از متون روایی نیامده و این عبارت، با چنین الفاظی، اصطیاد از قواعد کلی و روایاتی است که با همین مضمون سخن می گویند. به همین جهت است که از این قاعده با تعابیر مختلفی یاد شده است. در اکثر کتاب های قدیمی نظیر مقنعه، نهیاء، وسیله، اصباح الشیعه و... تعبیر به "سلطان" شده است.

برخی از فقها نیز از واژه "امام" بهره برده اند که قطعاً مقصودشان حضرات معصومین نبوده و همان "حاکم" و زمامدار را در نظر داشته اند که در کلمات متأخرین متداول شده است. جالب این که ابن ادریس با جمع بین هر دو واژه چنین می فرماید: "کان علی السلطان و الحکام من قبله" ... از این نکته ارتباط قاعده با ولایت فقیه تأیید شده و نشان می دهد مقصود از "حاکم" در این قاعده فقیه جامع شرایط است که قضات منصوب از ناحیه او نیز صلاحیت اعمال این ولایت را دارند.

روایت حدیثه در باب احتکار

عن ابی عبد الله (ع): "نفذ الطعام علی عهد رسول الله (ص) فاتاه المسلمون فقالوا: یا رسول الله، قد نفذ الطعام و لم یبق منه شی الا عند فلان، فمره بیعه. قال: "فحمد الله و اثنی علیه ثم قال یا فلان، ان المسلمین ذکروا ان الطعام قد نفذ الا شی عندک، فاخرجه و بعه کیف شئت و لا تحبسه".

در این روایت نیز، که از نظر سند پذیرفته شده است، امر پیامبر به بیع ظهور در وجوب داشته و مختص زمان ایشان هم نمی باشد. البته در متن فوق ذکری از امتناع به میان نیامده است اما در وضعیتی مشابه آن چه در روایت توصیف شده، امتناع دارنده طعام از فروش آن امری طبیعی است. این امر از مراجعه مسلمانان به پیامبر و تقاضای صدور دستور فروش نیز قابل استظهار است. روایات دیگری نیز در باب احتکار وجود دارد که دارای چنین مفادی می باشند.

دلیل عقل و بنای عقلا

حفظ نظم عمومی و اجرای عدالت اجتماعی، آرمان و شعار تمامی افراد بشر است، آرزویی مقدس و هدفی والا که تمام حکومت ها ناچار به پذیرش آن شده و آن را فلسفه وجودی خود اعلام می نمایند. بنا به تصریح قرآن کریم، حداقل یکی از اهداف اساسی ارسال رسل و برپایی نظام الهی نیز همین است و لذا از ادله ای که برای اثبات اصل مسئله ولایت فقیه بر آن تکیه می شود این حکم بدیهی عقلی است

از سوی دیگر معلوم است که تمامی افراد جامعه پای بند به مقررات قانون و ضوابط اخلاقی نبوده و همیشه می توان کسانی را یافت که از انجام وظایف قانونی یا احترام به حقوق دیگران "امتناع" می ورزند. اگر حاکم اسلامی موظف به برپایی قسط و گرفتن حق مظلومین و ناتوانان است، در چنین مواردی چه باید بکند؟ واگذاری ظالم به خود که خلاف ضرورت و عدالت و نیز نقض غرض است، چنان که واگذاری امر حق ستانی به همگان نیز موجب هرج و مرج و اختلال نظام است. تنها راهی که در این میان باقی می ماند پذیرش حق اعمال ولایت برای حاکم (و قضات و قوای وابسته به او) است تا بتواند با رعایت مصلحت جامعه، اقدام به احقاق حقوق مردم نماید.

از همین روست که گاه در توجیه ولایت حاکم بر ممتنع چنین استدلال شده است که "مصلحت عامه و سیاست در بسیاری از زمان ها و مکان ها مقتضی چنین ولایتی است". و یا این که "اصولاً وجود حاکم برای انجام چنین اموری است و بدون آن حکومت معنا نداشته و مقتضای ولایت حاکم بر امور جامعه داشتن چنین حقی است". وضوح این حکم به اندازه ای است که مورد تصدیق تمام عقلاست و لذا اگر مثلاً دائن از قبول دین سرپیچی نماید مدیون با مراجعه به هر دادگاهی می تواند الزام او به قبول را درخواست نماید و محاکم نیز چنین حکمی را صادر می نمایند.

## آیه ولایت

مرحوم صاحب جواهر در بحث از امتناع عامل در باب مساقات، برای اثبات ولایت حاکم بر ممتنع به آیه شریفه ولایت یعنی "انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا...مائده (۵) آیه ۵۵" استدلال می نماید. اما به وی اشکال شده است که: "آیه شریفه تنها متعرض ولایت پیامبر و امام است نه کس دیگری. بنابراین استدلال به آن برای ولایت حاکم نیازمند دلیلی است که بر عموم نیابت حاکم (از آن ها) دلالت داشته باشد و ما چنین دلیلی در دست نداریم."

بر اساس این قاعده، ستاندن حق مظلوم از ظالم و رساندن ذی حق به حق خویش یک واجب شرعی است که گاه لازمه آن اعمال ولایت حاکم خواهد بود. ایشان با همین استدلال (که شرعیت آن را نیز مفروض می نامند) شریکی را که از تقسیم مال الشریکه امتناع می ورزد مشمول قاعده "الحاکم ولی الممتنع" می شمارد و حاکم را مجاز به تقسیم مال مشاع می داند.

## ولایت به معنای تصدی امور جامعه

در باب ولایت به معنای تصدی امور جامعه انسانی، فقیه جامع الشرایط، دارای چهار شأن دینی می باشد که دو شأنش علمی است و دو شأن دیگر آن، عملی می باشد. این چهار وظیفه عبارتند از: ۱. حفاظت، ۲. افتاء، ۳. قضاء و ۴. ولاء. بر اساس وظیفه ولاء، حاکم اسلامی پس از اجتهاد عمیق در متون و منابع دین و بدست آوردن احکام اسلام در همه ابعاد زندگی مسلمین، موظف به اجرای دقیق آنهاست. فقیه جامع الشرایط، در زمینه های مختلف اجتماعی، چه در امور فرهنگی نظیر تعلیم و تربیت و تنظیم نظام آموزشی صالح، چه در امور اقتصادی مانند منابع طبیعی، جنگلها، معادن، دریاها و ...، چه در امور سیاسی داخلی و خارجی مانند روابط بین الملل، در زمینه های نظامی همانند دفاع در برابر مهاجمان و تجهیز نیروهای رزمی، و در سایر امور لازم، به تطبیق قوانین اسلامی و اجرای احکام ثابت الهی مبادرت می ورزد. بر این اساس، نظر حاکم اسلامی در تمام امور برنامه ریزی، سیاستگزاری، تدوین استراتژیهای بلند مدت، عمران، آبادانی و توسعه جامعه اسلامی و ... نافذ می باشد و باید در تصمیم سازی ها و سیاستگزاریها مد نظر قرار گیرد. ولایت فقیه، ولایت مدیریتی بر جامعه اسلامی است که به منظور اجرای احکام و تحقق ارزشهای دینی و شکوفا ساختن استعداد های افراد جامعه (اثاره دفائن عقول) و رساندن آنان به کمال و تعالی درخور خویش صورت می گیرد (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۱۲۵).

روایاتی همچون "العلماء ورثه الانبیاء" (کافی، ج ۱، ص ۳۲)، "العلماء امناء" (کافی، ج ۲، ص ۳۳)، "ان المومنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها" (کافی، ج ۱، ص ۳۸)، "منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء فی بنی اسرائیل" (بحار، ج ۷۵، ص ۳۴۶)، "الملوک حکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوک" (بحار، ج ۱، ص ۱۸۳)، "السلطان ولی من لا ولی له" (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۰۵)، "ان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله، الامناء علی حلاله و حرامه" (بحار، ج ۹۷، ص ۸۰)، و ... دلالت بر آن دارد که ولی فقیه در زمان غیبت امام عصر زمام امور امت اسلامی را در دست داشته و کلیه امور جامعه اسلامی، از جمله امور اقتصادی و توسعه و پیشرفت جامعه، باید در چارچوب صلاحدید او به انجام رسد.

لذا در تنظیم الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت باید نظرات، ارشادات و راهنمایی های حاکم و ولی امر مد نظر قرار گیرد. ضمناً در مواردی که اجرای الگو با موانع و مشکلاتی همراه است، بکمک قاعده ولایت میتوان مسیر را برای اجرای الگو هموار کرد.

#### قاعده عدالت

#### معنای عدالت

عدالت در اصل لغت به معنای برابری میان دو چیز و یا به موقع انجام دادن کارها به نحوی که حیف و میلی در آنها نباشد است.

عدالت از کلماتی است که انسان برای درک مفهوم آن احتیاجی به تعریف ندارد و انسان به صورت فطری مصادیق آن را درک می کند و همین فطری بودن آن باعث شده که تعریف های آن در جوامع مختلف بسیار به هم نزدیک باشد. با این حال متفکران و اندیشمندان زیادی برای عدالت تعریف های زیادی را ارائه کرده اند که همگی آنها بسیار به هم نزدیک اند. نزدیک بودن مفاهیم عدالت در فرهنگ های مختلف، ریشه در نزدیک بودن مصادیق آن از نظر تمدن های مختلف دارد. اگر ما به اقسام تعاریف عدالت توجه کنیم خواهیم دید که عموماً آنها از لحاظ مصداق یکی می شوند و تنها علت اختلاف این امر می باشد که در هر تعریف به جنبه های خاصی از مصادیق آن توجه شده است و اختلاف تعاریف ریشه در اختلاف مصادیق دارد. ۵

اگر ما بخواهیم که یک وجه جمعی برای همه تعاریف پیدا کنیم باید آن را وضع شیء در جای خود بدانیم و البته این وضع شیء در جای خود به اعتبار اشیاء، متفاوت است؛ به عبارت دیگر عدل هم همانند علم، یک مفهوم بیشتر ندارد اما به حسب مصادیق گوناگون، جلوه های مختلفی از خود نشان می دهد [۵]. برای این که دقیقاً محل بحث روشن شود در ابتدا به ذکر تعریف های متفکران مختلف می پردازیم. نیاز این به آن جهت است که باید مراد خود از عدالت و محدوده آن را مشخص کنیم تا این که اشتباه لفظی پیش نیاید، زیرا که گاهی اسم عدالت آورده می شود ولی فقط یک قسم از آن اراده می شود.

#### تقسیمات عدل

عدل در دو جا واقع می شود یکی در بخش امور تکوینی و دیگری هم در امور تشریحی؛ یعنی عدل هم زمان خلقت یک موجود دیده می شود و هم در زمان رابطه این موجود با دیگر موجودات. پس می توان عدل را این گونه تقسیم نمود:

۱. عدل در تکوین: این قسم، از تعریف اول - وضع الشیء فی موضعه و دیگری - به دست می آید. این بخش به خلقت امور بازگشت می کند و عدل در خلقت می باشد. گاهی در قرآن از عدل به عنوان ترازوی خدا در آفرینش یاد می کند. آیات دیگری هم که در قرآن بیان می دارند آسمان ها و زمین براساس عدل استوار شده اند، اشاره به همین نوع از عدل دارند، مانند آیه هفت از سوره الرحمن «والسمااء رفعها و وضع المیزان» و روایت «بالعدل قامت السموات و الارض» [۷].

جهان چون چشم و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست

۵- درسهایی از اقتصاد اسلامی، ص ۳۵۵.

۶- همو، عدل الهی، (تهران، صدرا)، ۶۰.

۷- ابن ابی جمهور، عوالی الثالی، تحقیق از سید مرعشی و شیخ مجتبی عراقی، (قم، چاپخانه سیدالشهداء، آبی تا)، ج ۴، ص ۱۰۳.

جهان خلقت بر پایه ای غیر از جمال و عدل بنا نشده است.<sup>۸</sup>  
عدل نه تنها پایه انسانی دارد بلکه دارای پایه جهانی هم می باشد؛<sup>۹</sup> به این معنا که جهان بر پایه عدل استوار می باشد.

۲. عدل در تشریح: این قسم که از تعریف دوم- اعطاء کل ذی حق حقه - عدل فهمیده می شود و به اعمال خارجی برمی گردد. استاد مطهری بیان می دارد: «عدل تشریحی؛ یعنی این که در نظام جعل و وضع و تشریح قوانین، همواره اصل عدل، رعایت شده و می شود»<sup>۱۰</sup>  
توجه به این نکته لازم است که زمانی که بیان می شود یکی از اهداف ارسال پیامبران الهی عدل بوده، مراد همین بخش است. حضرت حق در قرآن می فرماید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط؛ همانا فرستادگان خویش را به دلایل روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و مقیاس(قانون) فرستادیم تا مردم به این وسیله عدل را به پا دارند» و در جای دیگری در سوره اعراف آیه ۴ می فرماید: «قل امر ربی بالقسط».

#### عدالت اقتصادی

«خداوند هیچ گونه مالی را رها نکرده بلکه آن را قسمت کرده و حق هر صاحب حقی را به او داده است. اگر عدالت در میان مردم برقرار شود، خواص و عوام، فقرا و مساکین و همه قشرهای مردم، بی نیاز خواهند شد»<sup>۱۱</sup>.

یکی از مسایل مهم در مسایل حکومتی و مسایل اجتماعی، بحث توزیع ثروت است. توزیع ثروت در هر نوع حکومتی، می تواند یکی از عوامل تعیین کننده بقای اجتماع باشد.

شهید صدر در آثار خود به تفصیل به بحث عدالت اقتصادی توجه می کند و آن را اینچنین معنا می کند که عدالت اقتصادی؛ یعنی الف. تأمین حداقل رفاه و آسایش برای همه افراد جامعه، ب. تعیین مرزها و حدود مصرف و جلوگیری از رفاه زیاد، ج. جلوگیری از انحصار و احتکار اموال و تجمع ثروت در دست بخشی از جامعه و فراهم کردن امکان کار و تولید برای همه افراد جامعه.

از نظر این اندیشمند دخالت دولت در اقتصاد ضامن اجرای عدالت در جامعه است و بیان می دارد که در «اصل مداخله دولت در امور اقتصادی، که به موجب آن دولت تولید را ارشاد نماید، به مثابه وسیله ای است که دولت اسلامی همواره برای ضمانت اجرای قوانین عمومی توزیع و جلوگیری از کجرویها و تخلف از عدالت اجتماعی در اختیار دارد.»<sup>۱۲</sup>

۸- مرتضی مطهری، عرفان حافظ(تماشاگاه راز)، (تهران، صدرا)، ص ۱۰۱.

۹- همو، تعلیم و تربیت در اسلام، (تهران، صدرا)، ص ۲۶۱

۱۰- همو، عدل الهی، (تهران، صدرا)، ص ۳۶.

۱۱- اصول کافی ج ۱۱ ص ۵۴۲

۱۲- اقتصاد ما، ج ۲، ص ۲۷۳



#### الف) دیدگاه غیر فقهی

شارع فقط عدالت را واجب و ظلم را حرام کرده است؛ یا حتی این وجوب و حرمت را نیز بیان نکرده بلکه تنها انسان‌ها را به عدالت دعوت کرده و از ظلم پرهیز داده است. به هر حال، در شریعت هیچ حکمی راجع به مصادیق آن وجود ندارد و در هر زمانی مصادیق عدالت و ظلم توسط خود مردم باید تشخیص داده شود.

#### ب) دیدگاه فقهی عدالت عرفی

شارع احکام شریعت را بر اساس عدالت جعل کرده است و در مواردی شناخت بشر از عدالت را معیاری اثباتی برای شناخت احکام خود قرار داده است. این موارد در جایی است که عرف، حکمی را عدل یا ظلم بداند و شارع با نص صریح (نه ظاهر) آن را رد نکرده باشد. پس اگر نصی نبود و ظواهر متعددی در مورد ظلم عرفی وجود داشت، آن ظواهر کنار می‌روند. این دیدگاه میان عدل و ظلم شارع و عدل و ظلم مستحدث فرقی نمی‌گذارد.

#### ج) دیدگاه فقهی عدالت واقعی

در این دیدگاه نیز شناخت عدل و ظلم در مواردی می‌تواند معیار اثباتی برای شناخت احکام شارع باشد ولی موارد آن از دیدگاه دوم محدود تر است. این دیدگاه موضوع عدل و ظلم را در ادله‌ی آن، عدل و ظلم واقعی می‌داند و عدل و ظلم عرفی را فقط در برخی شرایط، کاشف از عدل و ظلم واقعی می‌داند.

بر اساس برخی از دیدگاه‌ها، این قاعده فقهی در جایی کاربرد دارد که از دو ویژگی برخوردار باشد:

۱- مورد از موارد نزاع مالی باشد؛

۲- مدّعی و منکر از حیث ارایه ادله اثباتی برای حق خود کاملاً برابر باشند؛

مثلاً در نزاعی، هر دو طرف منازعه بینه اقامه کنند و یا هر دو قسم بخورند، در چنین شرایطی مال محل نزاع بر اساس قاعده عدل و انصاف بین دو طرف نصف می‌گردد؛ زیرا اقتضای عدل و انصاف این است که هر دو بالسویه در آن ذی حق هستند و هر دو به یک اندازه در اقامه دعوای خود به اثبات دلیل اقدام کرده‌اند؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت، موضوع قاعده عدل و انصاف از نوع موضوع قاعده قرعه است. اما در بررسی نسبت، بین قاعده عدالت و قاعده عدل و انصاف باید گفت: اگر دایره قاعده عدالت را طوری گسترده بدانیم که شامل این گونه نزاع‌های مالی هم بشود؛ مثلاً در تعریف عدالت بگوییم: «قراردادن هر چیزی در جای مناسب خودش»، آن وقت در مثل نزاع مالی مشتبه، تنصیف مال همان قراردادن هر چیزی در جای مناسب خودش است که در این صورت قاعده عدل و انصاف از مصادیق قاعده عدالت می‌شود و نسبت بین آن دو عموم و خصوص مطلق خواهد بود<sup>۱۳</sup>. و گرنه نسبتشان عام و خاص من وجه می‌باشد.

بر اساس قاعده عدالت، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید به گونه‌ای تنظیم و اجرا شود که مقتضای عدالت و انصاف رعایت گردیده و ضمن استفاده از منابع و امکانات در جایگاه واقعی خود، ارزش گذاری هر عامل و منبع به میزان مشارکت آن در تولید و توسعه انجام پذیرد.

<sup>۱۳</sup> - قاعده عدالت در فقه امامیه، ص ۳۸

قاعده لاجرح (قاعده نفی عسر و حرج)

عسر به معنی دشواری و حرج به معنی ضیق و بیرون از توان و مشکلی که راه خروج ندارد آمده است و معنی و مفاد این قاعده می‌گوید در اسلام هیچ گونه حکمی که انسان را به دشواری و تنگنا و مشقت روا دارد به طوری که او را از آن گریزی نباشد وجود ندارد؛ همه احکام اسلام قابل عمل و اجراست و هرگز با بن بست و مشقت و تنگناها که عمل را دشوار سازد مواجه نمی‌گردد. البته معنی این کلام آن نیست که در اسلام احکام مشقت آور وجود ندارد زیرا احکامی مانند جهاد با دشمن و حتی جهاد با نفس و روزه در ایام طولانی و گرم تابستان با مشقتهایی همراه می‌باشد ولی غیر قابل تحمل نیستند (محمدی، ۱۳۸۵: ۱۸۳).

مدارک قاعده

در اثبات قاعده لا حرج به ادله چهارگانه استدلال شده است (عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۷۷).

قرآن

آیات مورد استناد در قاعده لا حرج به قرار زیر است:

۱- «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»<sup>۱۴</sup> به این معنی که در دین به طور مطلق و یا در اسلام هیچ گونه حکمی که حرجی باشد جعل و تشریح نشده است و هر حکمی که حرجی باشد به دلیل این آیه برداشته شده است. از آنجا که آیه در مقام امتنان و بیان لطف و شفقت خاص الهی بر بندگانش می‌باشد ناگزیر مفاد آن تنها نفی حکم غیر مقدور نخواهد بود.

۲- «ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج»<sup>۱۵</sup> نکته اضافی که در این آیه وجود دارد نفی اراده جعل حکم حرجی است که ناگفته پیداست منظور از نفی اراده به معنی خبری و تکوینی آن نیست و اراده در این آیه به معنی اراده تشریحی است که در مقام قانونگذاری آورده می‌شود.

۳- «يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر»<sup>۱۶</sup>

۴- «ربنا ولا تحمل علينا اصراً كما حملته على الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به»<sup>۱۷</sup>

۵- «لا يكلف الله نفساً إلّا وسعها»<sup>۱۸</sup> تکلیف به قدر وسع و توانایی انسان است. این نکته بی شک بدان معنی نیست که انسان به آنچه فوق توان و قدرت اوست مکلف نیست زیرا این حکمی است عقلی و احتیاج به گفتن ندارد.

<sup>۱۴</sup> - سوره حج، آیه ۷۸.

<sup>۱۵</sup> - سوره مائده، آیه ۶.

<sup>۱۶</sup> - سوره بقره، آیه ۱۸۵.

<sup>۱۷</sup> - سوره بقره، آیه ۲۸۶.

<sup>۱۸</sup> - سوره آل عمران، آیه ۸۱.

سنت

روایات قابل استناد نفی حرج را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول روایاتی است که در زمینه تفسیر یکی از آیات گذشته آمده است و دسته دوم احادیثی است که مستقلاً و بدون استناد به آیات، نفی حرج را بیان کرده است. ما به دلیل کثرت این روایات از هر کدام از این دو دسته به عنوان نمونه، به ذکر چند مورد اکتفا می‌کنیم.

۱- روایت حمزه بن طیار: «کلّ شیء امر الناس به فهم یسعون و کلّ شیء لا یسعون فهو موضوع عنهم»، یعنی هر چیزی که مردم به آن امر شدند دامنه وسیعی دارد و آنچه که دامنه محدودی دارد از آن‌ها گرفته شد. سعه به معنی مقابل ضیق است که مترادف با حرج می‌باشد. بنابر این با کمک این حدیث نفی حکم حرجی در کمال وضوح مستفاد می‌گردد ۱۹.

۲- صحیح بزنطی از امام باقر(ع) نقل می‌کند: «ان الخوارج ضیقوا علی انفسهم بجهالتهم، ان الدین اوسع من ذلک». خوارج مرتکبان معاصی را کافر می‌پنداشتند و از این رو در تنگنا و مضیقه افتاده بودند و خود و دیگران را به زحمت و مشقت واداشته بودند و این به خاطر آن بود که دین را به خوبی درک نکرده بودند و نمی‌دانستند که اسلام از این تنگناها و راههای سخت و مشقت آور میراست و پس از ارتکاب معاصی راه توبه باز است و شخص گناهکار از اسلام خارج نمی‌گردد و با توبه صفت ایمان به او باز می‌گردد ۲۰.

۳- روایت نبوی (ص): «بعثت علی الشریعه السمه السهله»، من مبعوث شدم در شریعتی که در آن آسانگیری است ۲۱.

برای توضیح بیشتر مفاد روایات باید احکام را به سه دسته تقسیم کرد:

۱- احکامی که ناممکن و غیر مقدور و از توان و قدرت شخص خارج است و مکلف از انجام آن عاجز و ناتوان می‌باشد.

۲- احکامی که نه تنها مقدور و در توان مکلف است بلکه انجام دادن آن سهل و آسان و بدون مشقت و ضیق و عسر می‌باشد.

۳- احکامی که در حوزه قدرت و استطاعت مکلف است ولی انجام دادن آن با مشقت، دشواری و تنگناهایی همراه است که عملاً مستلزم عسر و حرج می‌باشد.

بی شک نوع اول از این احکام در شریعت اسلام وجود ندارد زیرا تکلیف بمالایطاق، عقلاً محال و ظلم است و خداوند عادل و حکیم از ارتکاب به ظلم البته میراست.

همچنین نوع دوم از دایره بحث خارج است زیرا در وجود چنین احکامی تردید نیست؛ آنچه مورد بحث است دسته سوم است که در حقیقت حد وسط بین دو نوع احکام مردود و مقبول می‌باشد.

بعضی از فقها این نوع احکام را به صورت دو مرحله‌ای مطرح کرده اند: مرحله اول احکامی که مقدور است ولی در عمل همراه با دشواری و عسر است. مرحله دوم احکام مقدوری است که نه تنها مشقت و عسر دارد بلکه حرجی نیز می‌باشد. بنابر این تقسیم بندی حرج مرتبه‌ای شدیدتر و بالاتر از عسر دانسته شده و مفاد روایات در هر دو مرحله مورد بحث قرار گرفته است.

<sup>۱۹</sup> - وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴۹.

<sup>۲۰</sup> - همان، جلد ۲، ص ۱۰۷۱.

<sup>۲۱</sup> - همان، ج ۵، ص ۲۶۶.

## عقل

دلیل عقلی قابل استناد در اثبات قاعده نفی حرج، قاعده عقلی لطف است که مفهوم آن را در مورد قاعده نفی حرج می توان چنین تقریر کرد:

سنت الهی بر این است که بندگان خود را به خیر و طاعت که راه تقرب به خدا و سعادت و کمال آنها است نزدیک کند و از عصیان و گناه و فساد که موجب دوری آنها از خدا و راه تکامل است، باز دارد و بی شک تکالیفی که در حد عسر و حرج می باشد انسان را از طاعت باز می دارد و به عصیان وادار می کند و خداوند مهربان تر و با شفقت تر از آن است که بندگان خود را به راهی مجبور کند که آنها را به عصیان و عذاب دچار می سازد.

علامه نراقی در عوائد در این استدلال تشکیک می کند و می گوید: در بسیاری از موارد برای رسیدن به قرب و کمال بیشتر تحمل بعضی از مشقتها و دشواریها گوارا می باشد و مبنای تربیت نیز بر این اصل استوار است. بنابر این احکام حرجی مخالف با مقتضای قاعده لطف نخواهد بود زیرا ممکن است انجام دادن این تکالیف پر مشقت آثار پرباری را به دنبال داشته باشد؛ مثلاً ترک ظلم البته دشوار و مشقت بار است اما نتیجه آن رسیدن به سعه و آسایش و عدالت است و این مانند قطع دست و پای مریض توسط پزشک معالج است که به منظور حفظ سلامتی بدن و نجات مریض از مرگ انجام می گیرد.

بر اساس قاعده لاجرح الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید به گونه ای ساخته شود که هیچ گونه عسر و حرجی را به مردم تحمیل نکند. درست است که الگو درصدد تامین هدف توسعه بلند مدت می باشد ولی نباید به صورتی باشد که در زندگی روزمره، کوتاه مدت و میان مدت مردم منجر به عسر و حرج گردد.

## قاعده لاضرر

قال رسول الله (ص) «لاضرر و لاضرار فی الاسلام»<sup>۲۲</sup> مفهوم این قاعده این است که هرگونه عملی که موجب وارد آوردن ضرر، زیان و خسارتی در جسم، شخصیت، مال یا موقعیت کسی که شرعاً شوون او محترم است شود، ممنوع می باشد.

اگر شخصی برای کسب منفعت به دیگری آسیب بزند گویند که به او ضرر رسانده است اما اگر شخصی در جبران ضرری که از دیگری دیده به او آسیب برساند گفته می شود که اضرار رخ داده است. بنابر این در ضرر نفعی است اما در اضرار لزوماً نفعی وجود ندارد (عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۱۰۸).

## مدارک قاعده

فقها برای اثبات این قاعده به قرآن، سنت، اجماع و عقل استناد کرده اند.

## قرآن

آیات قرآنی که بر این قاعده دلالت دارند متعدّدند ولی به ذکر یکی از آنها اکتفا می شود. قال الله تعالی: «لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودَ لَهُ بِوَلَدِهِ»<sup>۲۳</sup>، این آیه نهی کرده است مادران و پدران را از ضرر زدن به

<sup>۲۲</sup> - تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۴۹۷.

<sup>۲۳</sup> - سورة بقره، آیه ۲۳۳.

فرزندشان و یا نهی کرده است هر یک را از ضرر زدن به دیگری به واسطه فرزندشان. به هر حال از این آیه فهمیده می‌شود که ضرر زدن هر کس به دیگری ممنوع و نامشروع است.

سنت

احادیثی که دلالت بر اثبات قاعده لا ضرر دارند به دو دسته تقسیم می‌شوند: احادیثی که از طریق اهل سنت رسیده و اخباری که از طریق شیعه رسیده است.

احادیث اهل تسنن در این زمینه فراوان است که از آن جمله به حدیث مرسلی که ابن اثیر در کتاب نهایی آورده است توجه می‌کنیم، که: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ».

احادیثی که از طریق علمای امامیه درباره قاعده لا ضرر رسیده است به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول آن احادیثی هستند که به طور مطابقی بر این قاعده دلالت دارند و دسته دوم اخباری که به طور ضمنی دلالت دارند.

روایتی است در کتاب کافی از امام محمد باقر (ع) بدین مضمون که پیامبر خدا (ص) قضاوت فرموده است به شفعه بین شرکاء در زمین و خانه و فرموده است: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ»<sup>۲۴</sup>.

بر اساس قاعده لاضرر هرگونه تصمیم که در راستای توسعه کشور که منجر به ضرر بر بخش دیگری گردد محکوم است.

از جمله موارد قاعده لاضرر مواردی است که در مسأله عسر و حرج یاد می‌شود، زیرا چنانکه تصریح کرده‌اند، هرچه در آن عسر و حرج باشد، در معنی ضرر داخل است؛ با این اختلاف که عسر و حرج بیشتر از حیث حکم تکلیفی تحقق می‌یابد و ضرر از حکم تکلیفی و وضعی اعم است؛ از آن جمله:

عدم لزوم شهادت با پیش بینی ضرر، تسعیر بر محترک اگر اجحاف کند، حرام بودن احتکار با احتیاج مردم، مخیر بودن مشتری مراتب در صورت ظهور کذب یا خدعه بایع در خیار تأخیر، در خیار آنچه روزانه فاسد می‌شود، در خیار رؤیت و خیار غبن، عدم سقوط خیار غبن بواسطه خروج مال از ملک مشتری، عدم سقوط خیار عیب و تدلیس و تصریه و تعذر تسلیم و تبعض صفقه، حلول دیون در مورد مرگ مدیون، بیع مورد رهن اگر رو به فساد باشد، خیار غبن در صلح، عدم جواز اکتیاع مضارب، مخیر شدن مالک در موردی که چیزی زیان آورتر از آنچه مورد اذن بوده زراعت نشده باشد، فسخ مشتری در آنجا که معلوم شود عین فروخته شده مسلوب المنفعه می‌باشد، خیار در اجاره اگر عذر عقلاً و یا شرعاً عمومیت یابد، حرمت دخول در معامله برادر دینی و در خطبه بعد از جواب دادن بغیر، و بسیاری از موارد دیگر که در کتب فقه است و به این قاعده استناد یافته است.

عدم النفع در کنوانسیون بیع بین المللی کالا مصوب ۱۹۸۰

به موجب ماده ۷۴ کنوانسیون بیع بین المللی کالا، خسارات ناشی از نقض قرارداد به وسیله یکی از طرفین عبارت است از: مبلغی برابر زیان، از جمله عدم النفعی که طرف دیگر بر اثر نقض، متحمل شده است. برخی مفسرین کنوانسیون، علت اشاره ویژه به عدم النفع را با این که خسارت ناشی از نقض قرارداد، منحصر به عدم النفع نیست، این امر می‌دانند که در بعضی سیستمهای حقوقی مفهوم ضرر و زیان شامل عدم النفع نمی‌شود.

<sup>۲۴</sup> - مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۵۰.

محاکم کشورهای مختلف با استناد به کنوانسیون، قابل مطالبه بودن خسارت عدم النفع را امری قطعی تلقی کرده و در صدور حکم به جبران عدم النفع، تردیدی به خود راه نداده اند و اگر در مواردی، تردید وجود داشته است، به دلیل عدم تحقق شرایط مطالبه جبران خسارت بوده است. به عنوان مثال، در یک پرونده، خواهان که یک هلندی صادر کننده پنیر بود، قراردادی برای فروش پنیر، با خوانده (یک آلمانی وارد کننده پنیر) منعقد کرد و پنیرها را، در موعد مقرر تحویل داد، اما خوانده، از پرداخت کامل ثمن، خودداری کرد. پس از شکایت خواهان (فروشنده پنیرها)، خوانده، در مقابل، ادعا نمود که ۳ درصد پنیرهای تحویلی، معیوب بوده و در نتیجه فروشنده قرارداد را نقض کرده است و از این رو، باید خسارت وارده به او، از جمله عدم النفع مربوط به از دست دادن چهار تن از مشتریانش، که به صورت عمده از او خرید می کردند و از بین رفتن برخی قراردادهای بیع را بپردازد. دادگاه بدوی در آلمان ضمن حاکم دانستن مقررات قانون متحدالشکل اشیاء منقول مادی (U.L.I.S) مصوب، ۱۹۴۶ با استناد به ماده ۸۲ قانون مزبور، قابل پیش بینی نبودن چنین خسارتی را رد نمود.

دادگاه استیناف نیز با اشاره به این که هر چند کنوانسیون بیع بین المللی کالا، قانون متحدالشکل بیع بین المللی را نسخ کرده، اما با توجه به این که ماده ۷۴ این قانون دقیقاً مشابه مقررات ماده ۸۲ قانون قبلی است، رأی دادگاه بدوی را تأیید نمود. در استیناف بعدی، دادگاه عالی آلمان با ذکر این که خسارات مورد ادعای خریدار، به دلیل نقض قرارداد، از سوی بایع نبوده، بلکه علل دیگری داشت، رأی دادگاه بدوی را تأیید نمود.

مورد دیگر، پرونده De. V. Rotorex Colchi است. دلچپی که یک ایتالیایی و تولید کننده و فروشنده دستگاههای تهویه مطبوع بوده است با خوانده (یک شرکت نیویورکی) قرارداد بست، تا ۱۰۸۰۰ عدد کمپرسور را به او بفروشد و در سه ماه تحویل دهد. خریدار، پس از تحویل گرفتن اولین محموله، متوجه شد که آنها مطابق با قرارداد نیستند، به این دلیل، قرارداد را فسخ کرد و درخواست خسارت، از جمله عدم النفع مربوط به از بین رفتن سفارشات موجود و سفارشات احتمالی را نمود. دادگاه بخش نیویورک با حاکم دانستن کنوانسیون بر دعوی و با استناد به ماده ۷۴ حکم به جبران عدم النفع مربوط به از دست رفتن سفارشات موجود را نمود، اما درخواست خسارت مربوط به سفارشات احتمالی را به دلیل فقدان رابطه سببیت رد نمود.

کنوانسیون در خصوص نحوه محاسبه عدم النفع مطالبی بیان نکرد. از این رو، برخی مفسرین کنوانسیون، در این باره پیشنهاد کرده اند که زیان دیده، می تواند عدم النفعی را که واقعا متحمل شده است و منافعی را که انتظار آن را داشته است، تحصیل کند، البته، دادگاه در احتساب این نوع خسارت، به قرارداد طرفین، عرف بین المللی و رویه محاکم دیگر کشورها و مراجع دآوری، توجه لازم را خواهد کرد. از نظر مدت زمانی که زیان دیده، می تواند ادعای جبران خسارت عدم النفع کند، محدودیتی وجود ندارد. او قادر است در قبال هر منفعتی که در نتیجه نقض قرارداد، توسط طرف مقابل فوت شده است، مطالبه خسارت نماید، مشروط به اینکه آن ضرر از سوی نقض کننده قرارداد، قابل پیش بینی بوده باشد. به عنوان مثال، اگر سطح تولیدات خریدار به واسطه عرضه کالای غیر مطابق با قرارداد کاهش یابد و خریدار نتواند بطور معقولی کالای مزبور را از محل دیگری خریداری نماید در این صورت خسارت عدم النفع قابل جبران می باشد.

نکته دیگر در رابطه با عدم النفع، این است که آیا زیان دیده می تواند، تنها عدم النفعی را که در حال حاضر به وقوع پیوسته است، مطالبه نماید، یا اینکه می تواند، علاوه بر آن، برای خسارت منتظره که هنوز به

منصه ظهور نرسیده اند، نیز تقاضای خسارت کند. کنوانسیون، پاسخ صریحی به این پرسش نمی دهد و همچنین مقرراتی برای محاسبه از دست دادن منافع آینده به وسیله پرداخت یک مبلغ کلی یا شیوه های مشابه دیگر، دربر ندارد. از این رو، برخی مفسرین کنوانسیون، پیشنهاد کرده اند که دادگاه یا دیوان داوری می تواند به نفع طرف زیان دیده، راجع به عدم النفعی که در زمان صدور حکم دادگاه یا اتخاذ تصمیم دیوان داوری حادث شده است، رأی دهد. البته این نتیجه گیری مانعی برای ادعای بعدی زیان دیده، در قبال خسارات حاصله بعد از اتخاذ تصمیم اول به وجود نمی آورد، مشروط به این که سایر شروط مقرر شده برای مطالبه خسارت در ماده ۷۴ موجود باشد.

#### مقایسه حقوق ایران و کنوانسیون

در مقایسه حقوق ایران و کنوانسیون، راجع به قابل مطالبه بودن عدم النفع، می توان گفت که در کنوانسیون، نسبت به این امر هیچ تردیدی وجود ندارد و ماده ۷۴ نیز به صراحت آن را مورد اشاره قرار داده است و در آراء بین المللی نیز که بر مبنای کنوانسیون صادر شده اند، این امر مورد تأکید قرار گرفته است، اما در حقوق ایران وضعیت متفاوت است و قابل مطالبه بودن عدم النفع کاملاً روشن نیست. در سیر قانونگذاری ایران، از یک طرف، مواجه با قوانینی هستیم که صراحتاً عدم النفع را قابل مطالبه می دانند. از طرف دیگر، در آخرین قانونی (تبصره ۲ ماده ۵۱۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی) که به این مسأله پرداخته است، قانونگذار، خسارت ناشی از عدم النفع را قابل مطالبه نمی داند. اما با توجه به اصول و قواعد کلی که در مقاله حاضر به تفصیل مورد بحث قرار گرفته اند و با استناد به آنها، عدم النفع قابل مطالبه است. در تفسیر ماده مزبور، باید گفت: منظور از غیر قابل مطالبه بودن عدم النفع، عدم النفع احتمالی است، نه عدم النفع مسلم.

#### قاعده نفی سبیل

مفهوم فقهی قاعده نفی سبیل آن است که در شریعت، حکمی که سبب سلطه کافران بر مؤمنان شود وجود ندارد.

مفاد قاعده نفی سبیل، طرد هر نوع سلطه اعم از اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، نظامی، فردی و اجتماعی است که سبب خدشه دار شدن عزت و برتری مؤمنان باشد یا موجبات ذلت و توهین آنان را فراهم آورد. بنابر این در اسلام مطلق رابطه و همزیستی با کافران نفی نگردیده، از این رو هر رابطه‌ای که متضمن سلطه توهین آمیز نباشد جایز است؛ چنان که سیره پیامبر اسلام (ص) در رابطه با کفار عرب و یا دولت های نامسلمان زمان خود چنین بوده است.

#### مدارک قاعده

مدارک این قاعده را می توان در کتاب قرآن، سنت و اجماع جستجو کرد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۲۶۰).

## قرآن

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»<sup>۲۵</sup> خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه می‌فرماید که در عالم تشریح، هیچ گونه حکمی که موجب سبیل و علو و سلطنت کافر بر مؤمنین و مسلمین باشد، وجود ندارد و تشریح و جعل نیز نشده است.

در این آیه، شارع مقدس در مقام تشریح و در مقام قانونگذاری و در مقام بیان یک قاعده کلی در جامعه اسلامی است. هر حکمی، هر عقدی، هر معامله‌ای، هر پیمانی، هر قراردادی و هر چیزی که سبب استیلائی کافر بر مسلم شود منتفی است.

## سنت

پیامبر(ص) می‌فرماید: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ وَ الْكُفْرَارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يورثُونَ» این حدیث در پی بیان این مطلب است که اسلام موجب علو مسلمین بر غیر مسلمین می‌باشد.

## اجماع

همه فقهای عظام، ادعای اجماع کرده اند که در اسلام هیچ گونه حکمی تشریح نشده است که موجب سلطه و علو کافر بر مسلم باشد و در تمامی احکام شرعیّه علو مسلمین بر غیر آن تشریح شده است؛ مثل عدم جواز تزویج مسلمه با کافر.

بر اساس این قاعده که از قواعد مهم در رابطه با روابط بین الملل کشور است هر گونه مبادله یا الگویی که در جریان ایجاد پیشرفت منجر به تسلط کفار بر مسلمانان باشد ممنوع است.

یکی از جالب‌ترین تفاسیر از نفی سبیل را باید در رفتار شهید ابوترابی، سید آزادگان جنگ تحمیلی جست. ایشان در حالی که از سوی زندان بانان بعثی شکنجه می‌شد، حاضر نشد شکایت آنان را به مامورین غیرمسلمان صلیب سرخ ببرد، چرا که به‌رحال شکنجه‌گر عراقی مسلمان است و مامور صلیب سرخ، نامسلمان.

شایان ذکر است که قاعده نفی سبیل با توجه به اینکه ریشه در قرآن کریم دارد، مورد قبول همه فرق اسلامی است، هرچند که بسیاری از دول حاکم بر مسلمین در جهان عرب، نسبت به آن بی‌تفاوت بوده و بعضاً منافع کشورهای غیرمسلمان را بر منافع برادران مسلمان خود ارجح می‌دانند.

بنابر قاعده نفی سبیل، حکام مسلمانان باید راه‌های تسلط کفار را بر جوامع اسلامی ببندند و این خود یکی از مهم‌ترین مصالح جهان اسلام است. تسلط هم شیوه‌های مختلفی دارد: سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و...

توجه به قاعده نفی سبیل در حالی مهم‌تر جلوه می‌کند که پس از سال ۱۹۹۱ و فروپاشی اتحاد شوروی، جهان با نظام تک‌قطبی مواجه است. در چنین شرایطی، امریکا و اروپا علی‌القاعده تلاش می‌کنند که نفوذ خود را به کشورهای اسلامی هم تسری ببخشند، بالاخص آنکه رگ حیاتی اقتصاد نظام سرمایه‌داری یعنی انرژی در دستان مسلمانان است. با توجه به رو به افول رفتن منابع انرژی اروپا و امریکا، منابع انرژی خاورمیانه اکنون قابل‌اعتمادترین منابع انرژی جهان محسوب می‌شوند و کشورهای خاورمیانه هم که مسلمان هستند.

<sup>۲۵</sup> - سوره نساء، آیه ۱۴۱.



انقلاب اسلامی زمانی رخ داد که نظام دوقطبی کم‌کم رو به افول بود و نظام هژمونیک در حال جایگزین شدن. بنابراین انقلاب اسلامی ایران از همان ابتدا با هژمون سرمایه‌داری در افتاد و قاعده نفی سیل هم قاعدتا در برابر همین نظام هژمونیک کاربرد می‌یافت.

اقتصاد یکی از حوزه‌های مهم است که نباید اجازه داد در آن کافرین بر جوامع اسلامی تسلط یابند، البته این به معنای نفی رابطه اقتصادی با جهان نیست بلکه نفی سلطه اقتصادی است.

رگ حیاتی نظام هژمونیک در دستان مسلمانان است و کشورهای اسلامی می‌توانند از طریق اهرم انرژی همواره نفوذ گسترده‌ای برای خود کسب کنند اما آنچه در عمل دیده می‌شود عکس این ماجراست. داشتن منابع انرژی باعث نشده است تا کشورهای مسلمان حتی به خودکفایی اقتصادی دست پیدا کنند بلکه به بازار مصرف کالاهای غربی بدل شده‌اند.

مقابله با مصرف‌گرایی، تحریم کالاهای اسرائیلی و کشورهای هتاک‌کننده به ارزش‌های اسلامی، تلاش برای توسعه روابط اقتصادی بین کشورهای اسلامی و ... از جمله مواردی است که از سوی جمهوری اسلامی ایران برای نفی سلطه اقتصادی نظام سرمایه‌داری به کار گرفته شده است.

با این حال، می‌توان اذعان کرد که راه برای نفوذ نظام هژمونیک در این حوزه کاملاً باز است بلکه در حوزه اقتصادی، کشورهای اسلامی عموماً تحت سلطه قرار دارند. از سوی دیگر، بسیاری از کشورهای اسلامی با تحریم‌های ضدایرانی هژمون همکاری می‌کنند.

موفقیت در جلوگیری از تسلط کفار در این حوزه، همت بلند کشورهای اسلامی را می‌طلبد اما برخی حکام عربی در این مسیر نه تنها همکاری نمی‌کنند، بلکه در تعارض با آن قرار می‌گیرند.

از سوی دیگر، خصلت هژمونیک اقتضا می‌کند تا هژمون بر خلیج فارس به عنوان اصلی‌ترین رگ حیاتی انرژی جهان تسلط داشته باشد. در این میان کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس هم با این هدف هژمون کاملاً همکاری می‌کنند و به محل اجتماع نیروهای نظامی خارجی و پایگاه آنان بدل شده‌اند.

#### قاعده اتلاف و تسبیب

مقصود از قاعده اتلاف این است که هرگاه شخصی مال یا منافع مال شخص دیگر را بدون اجازه صاحبش از روی عمد و یا غیر عمد تلف کند، در برابر صاحب آن ضامن و مسئول می‌باشد و مکلف است که مثل یا قیمت آن مال را به صاحب آن بپردازد.

اتلاف از ریشه تلف به معنای نابود کردن و از بین بردن است. اگر در مواردی عین مال از بین برود اتلاف به صورت مستقیم یا مباشر است مثل اینکه کسی فرش دیگری را آتش بزند یا تلویزیون او را بشکند یا دیوار کسی را تخریب کند (عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۵۷). گاهی اوقات شخص امکان استفاده از یک مال یا کالایی را برای مدتی از صاحبش سلب می‌نماید و مدتی بعد آن مال را به صاحب مال مرجوع می‌کند در این مورد عین مال ثابت مانده است اما ارزش آن از بین رفته است. در این حالت اتلاف به صورت غیر مستقیم یا تسبیب است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۱۱).

#### مدارک قاعده

مدرک این قاعده ریشه قرآنی دارد و در روایات نیز بارها بر آن تاکید شده است (مشایخی، ۱۳۸۵: ۴).

## قرآن

- ۱- «فَمَنْ عَتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا عَتَدَىٰ عَلَيْكُمْ»، ۲۶ هر کس به شما تجاوز کرد به مانند آن بر او تعدی کنید.
- ۲- «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ»، ۲۷ اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید.
- ۳- «وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ غَفَا وَ أَصْلَحَ فَاجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»، ۲۸ و کیفر بدی، مجازاتی همانند آن است و هر کس عفو کند، اجر و پاداش او بر خداست، خداوند ظالمان را دوست ندارد. این آیات دستورات کلی هستند که نشان می‌دهند مقابله به مثل، وظیفه هر فرد مسلمان است و به همه مسلمین اجازه داده شده در مقابل متجاوز پاسخگو باشند. آیه از نظر اعتداء هم شامل تجاوز به مال و هم تجاوز بر جان است؛ البته اعتدا به مثل بدین معنا نیست که هر چه طرف انجام داد، او نیز انجام دهد، بلکه به معنای آن است که قیمت و ضرری را که به او وارد کرده به هر عنوان که می‌تواند، جبران نماید، مثلاً اگر خانه او را سوزاندند خسارت بگیرد.

## سنت

- ۱- از امام صادق (ع) سؤال شد درباره فردی که در کوچه و خیابان سوار مرکب خویش است و مرکب با پای خود ضرر به دیگران می‌زند. امام فرمود: جبران ضرر بر عهده صاحب مرکب است ۲۹.
  - ۲- داوود بن سرحان از امام صادق (ع) نقل می‌کند درباره فردی که متاع و جنسی را روی سر نهاده و در حال حرکت به انسانی برخورد می‌کند و سبب مرگ او یا موجب شکستگی در اعضای او می‌شود، حضرت فرمودند: ضامن است ۳۰.
- در قانون مدنی ایران، موضوع مسئولیت مدنی تحت عنوان، "اتلاف و تسبیب" در قالب مواد ۳۲۸ تا ۳۳۵ آمده است ماده ۳۲۸ قانون مذکور اشعار می‌دارد "هرکس مال غیر را تلف کند ضامن آن است و باید مثل یا قیمت آن را بدهد اعم از اینکه از روی عمد تلف کرده باشد یا بدون عمد و اعم از اینکه عین باشد یا منفعت و اگر آن را ناقص یا معیوب کند ضامن نقص قیمت آن مال است" و ماده ۳۳۱ در تسبیب می‌گوید: "هرکس سبب تلف مال بشود باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر سبب نقص یا عیب آن شده باشد باید از عهده نقص قیمت آن برآید".
- ماده ۳۳۵ می‌گوید: در صورت تصادم بین دو کشتی یا دو قطار راه آهن یا دو اتومبیل یا امثال آنها مسئولیت متوجه طرفی خواهد بود که تصادم نتیجه عمد یا مسامحه او حاصل شده باشد؛ و اگر طرفین تقصیر یا مسامحه کرده باشند، هر دو مسئول خواهند بود.

<sup>۲۶</sup> - سوره بقره، آیه ۱۹۴.

<sup>۲۷</sup> - سوره نحل، آیه ۱۲۶.

<sup>۲۸</sup> - سوره شوری، آیه ۴۰.

<sup>۲۹</sup> - وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۴۸، ابواب موجبات ضمان، باب ۱۳، ح ۲.

<sup>۳۰</sup> - وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۸۲، کتاب دیات، ابواب موجبات ضمان، باب ۱۰، ح ۱.

لذا بر اساس این قاعده الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت نباید سبب اتلاف منابع برای نسلهای آتی باشد و منجر به ایجاد اثرات نامطلوب زیست محیطی کشور و سایر کشورها باشد.

#### قاعده تسلط

یکی از قواعد مسلم فقهی قاعده‌ای است که گاهی از آن به «قاعده تسلط» یا «قاعده تسلیط» تعبیر می‌شود؛ ولی در عبارت فقها به قاعده سلطنت معروف است.

مفاد قاعده این است که هر مالکی، نسبت به مال خود تسلط کامل دارد و می‌تواند در آن هر گونه تصرفی اعم از مادی و حقوقی بکند، و هیچ کس نمی‌تواند او را بدون مجوز شرعی از تصرفات منع کند. به عبارت دیگر، به موجب این قاعده اصل بر آن است که همه گونه تصرفات برای مالک مجاز است، مگر آن که به موجب دلیل شرعی خلاف آن ثابت گردد (محقق داماد، ۱۳۸۵: ۱۲۱).

#### مدارک قاعده

دلایل و مدارکی که قاعده تسلط بر آن‌ها مبتنی و استوار است نزد فقهای امامیه منحصر به چهار منبع کتاب، سنت، اجماع و عقل است. با توجه به در اولویت بودن منابع قرآن و سنت تنها به بیان مدارک از این دو منبع می‌پردازیم (همان، ۱۱۳).

#### قرآن

چون در قرآن حکمی در ارتباط با قاعده تسلط به صراحت بیان نشده است، ناگزیر به بررسی آیات مختلف در مورد اصل مسأله مالکیت و بویژه آیات مبین کیفیت و ماهیت مالکیت انسان می‌پردازیم. در یک نگاه اجمالی، مجموعه آیات قرآن مجید را که بیانگر مسأله مالکیت است می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

الف) آیات مبین مالکیت مطلق و انحصاری خداوند: در این آیات غالباً کلماتی نظیر مُلک و ملکوت به کار رفته و از حروف اضافه‌ای مانند «ل» استفاده شده است؛ از قبیل «لِلّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ...»<sup>۳۱</sup>؛ «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ...»<sup>۳۲</sup>

با عنایت به معنی و مفهومی که علمای لغت و مفسران قرآن کریم و فقهای عظام برای کلمات ملک و ملکوت قائلند و ملک را فرمانروایی، سلطنت و اقتدار کامل و مطلق نسبت به اشیا می‌دانند و ملکوت را قلمرو بیکران سلطنت و اقتدار نامحدود خداوند به شمار می‌آورند و اینکه از ویژگیهای حرف مالکیت «ل» بیان حالت انحصاری مالکیت است، می‌توان به روشنی استنباط کرد که این گروه از آیات در مقام بیان مالکیت اصلی و ذاتی خداوند نسبت به تمام عالم هستی که مخلوق و مملوک انحصاری اویند است و مالک حقیقی و مطلق هستی را منحصرأ خداوند تبارک و تعالی می‌داند.

ب) آیات مبین مالکیت انسان: در این آیات از کلماتی نظیر «مال»، «اموال» و «مالک» استفاده شده است و غالباً با اضافه شدن آن‌ها به اسامی و ضمائر عام و خاص، مالکیت اشیا در حدود تصرف انسان به او

<sup>۳۱</sup> - سورة مائده، آیه ۱۲۰.

<sup>۳۲</sup> - سورة اسراء، آیه ۱۱۱.

نسبت داده شده و انسان نسبت به آن اشیاء و اموال، مالک شناخته شده است. از جمله این آیات می توان این موارد را ذکر کرد: «أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنَّمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنَّا مَا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شَيْءٍ عِلْمٌ... فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ، لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»<sup>۳۳</sup>؛ «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ»<sup>۳۴</sup>؛ «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...»<sup>۳۵</sup>؛ «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...»<sup>۳۶</sup>.

در یک نگرش کوتاه و گذرا به جمیع آیات این گروه ملاحظه می شود که گرچه خداوند متعال انسان را در مواردی مالک اموال تحت تصرف خود شناخته است، لکن با اوامر و نواهی خود که در صدر و ذیل یا قبل و بعد آیات مقرر داشته، مالکیت انسان را غیر اصلی، و محدود به حدود آن اوامر و نواهی می داند.

ج) آیات مبین مالکیت استخلافی و نیابتی انسان: علاوه بر دو گروه آیات فوق، آیات دیگری در قرآن ملاحظه می شود که به طور منصوص و صریح انسان را خلیفه و جانشین خداوند در امر ملکیت اشیای تحت تصرف خود معرفی کرده است؛ از جمله این آیه: «مِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ...»<sup>۳۸</sup>. جانشینی و خلافت، نیابت غیر است و این نیابت و استخلاف از غیر، یا به علت غیبت، مرگ و عجز منوب عنه است و یا به لحاظ عظمت و کرامت و علو مقام مستخلف. خداوند پس از آنکه انسان را بر جمیع مخلوقات خود برتری داد و کرامت بخشید، او را که اشرف مخلوقاتش بود به عنوان خلیفه خود در زمین برگزید و امانتدار خویش قرار داد و به همین اعتبار، او را نسبت به تصرف کردن در اشیاء و اموال مخلوق خود، مأذون ساخت.

با عنایت به آنچه قبلاً درباره آیات گروه نخست گفته شد و اینکه مالکیت خداوند نسبت به کل هستی و از آن جمله آنچه در قلمرو قدرت و اختیار انسان قرار دارد، مطلق و انحصاری است و او هر گونه اقتدار و سلطنتی نسبت به ما یملك خود دارد و در این زمینه فعال ما یشاء است و هر طور اراده کند به محض اراده اعمال می شود و به علاوه، در سلطنت و تسلط مطلقش بر اشیاء شریک و همتایی نمی توان فرض کرد و با التفات به تحلیل کوتاه مفاد آیات گروه دوم و سوم و اینکه مالک حقیقی اشیاء همان کسی است که مملوک خود را ایجاد کرده است، باید گفت مالکیت انسان نسبت به اشیاء و اموال تحت تصرف خود، غیر حقیقی و غیر اصیل و در نتیجه محدود و نیابتی است. لکن همان طور که در کلیه امور اذنی، مأذون حق همه گونه تصرف و تسلط در موضوع اذن را در حدود اذن دارد، از آیات مذکور استنباط می شود که انسان به عنوان خلیفه و نائب خداوند تعالی، هر چند مالک حقیقی و اصلی اشیاء نیست، به عنوان مالک غیر حقیقی مأذون و مستخلف، در حدود اذن خالق و محدوده احکام و مقررات شارع مقدس که همان خالق است، حق همه گونه سلطه و تصرف را دارد. بدین ترتیب، کتاب که اولین و مهم ترین منبع دریافت ادله و احکام فقهی است، هماهنگ با سنت به شرحی که بعداً خواهد آمد مؤید حکم مندرج در قاعده تسلط است.

<sup>۳۳</sup> - سوره بقره، آیه ۷۱.

<sup>۳۴</sup> - سوره بقره، آیه ۲۷۹.

<sup>۳۵</sup> - سوره معارج، آیه ۲۴.

<sup>۳۶</sup> - سوره انعام، آیه ۱۵۲ و سوره اسراء آیه ۳۴.

<sup>۳۷</sup> - سوره نساء، آیه ۵.

<sup>۳۸</sup> - سوره حدید، آیه ۷.

سنت

الف) حدیث تسلط: روایت «إِنَّ النَّاسَ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» مشهورترین روایت و حدیثی است که به عنوان مبنای فقهی قاعده تسلط مورد استفاده فقها و علمای اسلامی قرار گرفته است.<sup>۳۹</sup>

اگر چه روایت فوق به لحاظ فقدان یکی از حلقه‌های سلسله روایان و عدم اتصال آشکار به معصوم، به طور منفرد، از قوت و اعتبار کافی برخوردار نیست، این ضعف، در روایت، با عمل اصحاب کبار امامیه (رضوان الله علیهم) که همگی از عدول ثقات و فقه‌های محدث هستند جبران شده و بنابراین، حدیث تسلط واجد قوت و اعتبار و اعتماد کامل شده است، به نحوی که علی رغم ضعف روایی از مسلمات فقهی تلقی شده است.

ب) روایت سماعه: سماعه که از یاران امام صادق (ع) بوده است، نقل می‌کند که از آن حضرت پرسیدم: آیا شخص صاحب اولاد می‌تواند مقداری از مال خود را به خویشاوند غیر وارث خود واگذار کند؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «فَهُوَ مَالُهُ، يَصْنَعُ بِهِ مَا يَشَاءُ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ»، یعنی مال از آن اوست، مادام که زنده است هر کاری می‌تواند با آن بکند و به هر طور که بخواهد، می‌تواند تصرف کند. سلطه و اختیار مالک نسبت به مال خود به خوبی از این روایت نیز استنباط می‌شود.<sup>۴۰</sup>

ج) روایت ابی بصیر: سومین روایتی که مبنای قاعده تسلط تلقی شده، روایتی است که ابی بصیر از امام صادق (ع) نقل کرده و در آن چنین آمده است: «إِنَّ لِصَاحِبِ الْمَالِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا يَشَاءُ مَا دَامَ حَيًّا إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ وَ إِنْ شَاءَ يَتَصَدَّقُ بِهِ وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهُ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ»، صاحب مال مادام که زنده است هر کاری که بخواهد می‌تواند نسبت به مال خود انجام دهد؛ اگر خواست آن را هبه می‌کند یا اگر مایل بود آن را صدقه می‌دهد و اگر خواست آن را به حال خود رها می‌کند تا آنکه مرگ به سراغ او بیاید.<sup>۴۱</sup>

د) روایت عمار: عمار بن موسی نقل کرده است که حضرت صادق (ع) فرمودند: «صَاحِبُ الْمَالِ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الرُّوحِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ»، صاحب مال (مالک) مادام که آثار حیات در او پدیدار است نسبت به تصرف در مال خود از هر کسی شایسته تر است.

به عبارت دیگر، مفاد این روایت مبین بُعد دیگر قاعده تسلط و جنبه منفی آن است که مانع تصرفات غیر در مال مالک می‌شود. بدین ترتیب، سنت نیز هماهنگ با کتاب و به موازات آن - لکن با بیانی صریحتر - مبین و مؤید حکم مندرج در قاعده تسلط است.

یکی از عوامل موثر در پیشرفت، تمرکز سرمایه است و امنیت سرمایه گذاری از مهمترین عواملی است که منجر به تمرکز سرمایه می‌گردد. این قاعده تمرکز سرمایه جهت سرمایه گذاری های عظیم که ضامن توسعه است را تضمین می‌نماید.

قاعده سوق

بر اساس قاعده سوق، در هنگام مراجعه به بازار نیازی نیست از حلال بودن و یا دزدی بودن یک مال سوال و اطمینان کسب نمود. اما اگر اطمینان از حرام یا دزدی بودن مالی وجود داشت، تهیه کردن آن مجاز نیست (لطفی، ۱۳۸۵: ۱۷۹).

<sup>۳۹</sup> - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۷.

<sup>۴۰</sup> - وسائل الشیعه، ج ۱۳، باب ۱۷، ح ۱.

<sup>۴۱</sup> - همان، ح ۲.

## مدارک قاعده

سیره و روش مسلمین و متدینین این چنین است که در خریدن گوشت و پوست حیوانات حلال گوشت از بازار مسلمانان، بدون اینکه سوال کنند، گوشت مردار است یا خیر؟ و بدون اینکه نسبت به تذکیه و عدم تذکیه آن تفحص و تحقیق کنند اقدام به خرید گوشت می‌کنند؛ حتی از سیره و روش رسول خدا و ائمه معصومین (سلام الله علیهم) استفاده می‌شود که آن بزرگان نیز نسبت به خرید گوشت و خوردن آنها از بازار مسلمین همین طور عمل می‌کردند و چیزی که خلاف سیره و روش باشد از آنها صادر نشده است؛ بلکه پیشوایان دین هم همانند مسلمانان وارد بازار می‌شدند و بدون تحقیق و تفحص اقدام به خرید از بازار می‌کردند.

به طور کلی ادله این قاعده از سنت و اجماع بدست می‌آید (لطفی، ۱۳۸۵: ۱۸۰).

## سنت

۱- در روایتی از حفص بن غیاث به نقل از امام صادق (ع) وارد شده که فرمودند: «لَوْ لَمْ يَجْزِ هَذَا لَمْ يَقُمْ لِلْمُسْلِمِينَ سَوْقٌ»، از ظاهر این روایت استفاده می‌شود که اگر انسان در ارتباط با معاملات و خرید و فروش در بازار همواره احتمال دهد که گوشت و پوست تذکیه نشده است یا اجناسی که در اختیار فروشنده می‌باشد، کالای مسروقه یا غصبی است، اینگونه احتیاطات بی مورد موجب اختلال و بی نظمی در سیستم بازار و روابط اجتماعی مسلمانان می‌شود که این وضعیت هرگز مورد پسند شریعت اسلامی نیست.<sup>۴۲</sup>

۲- «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْخِيفَةِ الَّتِي تُبَاعُ فِي السُّوقِ؟ فَقَالَ إِشْتَرِ وَصَلَّ فِيهَا حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ مَيْتَةٌ بَعِينَةٌ»، از امام صادق درباره کفشهایی که در بازار فروخته می‌شود، سؤال کردم؛ حضرت فرمودند: بخر و در آن نماز بخوان مگر اینکه بدانی قطعاً از پوست مردار درست شده است.<sup>۴۳</sup>

مقصود از بازار، بازار مسلمانان است نه مطلق بازار؛ زیرا به طور کلی عنوان قاعده «سوق المسلمین» است. از جمله در روایتی که فضیل، زراره و محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل کرده اند در مورد خریدن گوشت از بازارهایی که معلوم نیست قصابها چگونه آن گوشتها را به بازار عرضه کرده اند، آیا تذکیه شده است یا خیر؟ آمده است که امام (ع) فرمودند: «إِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي سَوْقِ الْمُسْلِمِينَ وَ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ» یعنی چنانچه بازار مسلمانها باشد بخور و نسبت به آن سؤال نکن.<sup>۴۴</sup>

## اجماع

حجیت و اعتبار سوق مسلمین به عنوان اماره تذکیه از زمان های قدیم تا به حال یک امر اجتماعی و مورد اتفاق است که احدی در حجیت آن تشکیک نکرده است. لیکن به نظر می‌رسد ادعای اجماع در این خصوص با وجود سیره مسلمین و روایات موجود، وجهی نداشته باشد و آن اجماع اصولی که یک دلیل مستقل باشد، نیست بلکه اینگونه اجماعات، مستند به مدارک و ادله دیگر بوده و اجماع مدرکی محسوب می‌شود که قطع نظر از ادله و مدارکش اعتباری برای آن نیست.

<sup>۴۲</sup> - وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب القضاء، باب ۲۵، ح ۳.

<sup>۴۳</sup> - همان، باب ۵۰، ح ۲.

<sup>۴۴</sup> - همان، ج ۱۶، باب ۲۹، ح ۱.

دین مبین اسلام دین شادابی و تحرک و پویایی است. اسلام با عواملی که موجب سستی و ایستایی در جامعه مسلمانان است مخالفت شدید و مبارزه کرده است. در فرهنگ اسلام خالی نمودن میدان کار و تلاش و فعالیت، ناپسند و بعضاً حرام است. تجارت و کسب درآمد حلال نیز از جمله مواردی است که در فرهنگ اسلام به شدت سفارش و تاکید شده است تا جایی که در نگاه تیزبین و ضابطه ساز فقهای عظیم الشان اسلام قاعده ای به نام "قاعده سوق مسلمانان" شکل گرفته است. مبانی فرهنگی این قاعده در کتاب و سنت و به تبع این دو در لسان فقهای عظام به کرات ارائه شده است. هویت این قاعده در ابتدا از این قرار بوده که آنچه در بازار مسلمانان از ذبایح و گوشت فروخته میشود خرید آن جایز است و تفحص از حال آن لازم نیست. (محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۶۱/۳) اما رفته رفته دایره شمول قاعده گسترش یافته و شامل تمام کالاهایی که در بازار مسلمانان عرضه میشود گشت. فقها به مستندات و قلمرو قاعده سوق پرداخته و با توجه به اهمیت این قاعده آنرا از زوایای مختلف تجزیه و تحلیل کرده اند. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۴۹۲/۱۱ و محقق سبزواری، کفایه الاحکام، ۵۹۰/۲ و سید علی طباطبایی، ریاض المسائل، ۳۴۱/۱۳ و جواهر الکلام، ۱۳۸/۳۶).

اهمیت این قاعده تا جایی است که اولاً بودن مال در بازار مسلمانان امره تذکیه و صحت بیع آن است (حسین نجفی، بحوث فقهیه معاصره، ۷ و مصطفوی، مائه قاعده فقهیه، ۱۴۲) ثانیاً اینکه نبود این قاعده ملازم است با اختلال نظام معاش مسلمانان که نتیجه آن تعطیل بیع، و عسر و حرج در زندگی روزمره مردم می باشد.

اهمیت تجارت، در روایات متعددی یادآوری شده است؛ از جمله:

امام صادق علیه السلام می فرمود: «ترک التجاره نقیص العقل» رهاکردن تجارت عقل را ناقص می کند. و در جایی دیگر فرمود: «هر کس تجارت را رها سازد دو سوم عقلش رفته است. مگر نمی دانید که کاروانی از شام آمد و رسول خدا با آن کاروان معامله ای کرد و با سودی که به دست آورد، همه ی قرض هایش را پرداخت؟» (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲).

روزی امام صادق علیه السلام در ایام حج، جوای احوال یکی از یارانش شد. به امام گفتند: «او تجارت را رها ساخته است و سرمایه و استطاعت مالی برای انجام حج ندارد».

امام فرمود: «تجارت را رها نکنید که خوار و ذلیل می شوید. تجارت کنید تا خداوند به شما برکت دهد». با بررسی مجموع روایات موجود، چنین نتیجه می گیریم که اسلام می خواهد انسان از تلاش و فعالیت در زمینه مسائل تجاری و معاملات اقتصادی هرگز از پا ننشیند. همچنین نظر اسلام این است که سرمایه ها، به صورت متراکم و بی استفاده، در یک جا متمرکز نشود و با جریان پیدا کردن سرمایه، رونق و رشد اقتصادی در جامعه اسلامی افزایش یابد.

از دیدگاه اسلام، تجارت و معاملات مالی و اقتصادی، مایه شکوفایی اندیشه و عقل نظری و کاربردی فرد و جامعه نیز خواهد شد، و بر همین اساس است که رها ساختن تجارت، رکود و خمودی عقل را به دنبال دارد. قاعده سوق در راستای ایجاد بازارهای مشترک کشورهای اسلامی در راستای تجارت آزاد و ایجاد رشد و توسعه نقش برجسته ای دارد. همواره بازارهای باز بین کشورها و استفاده از مزیت نسبی به عنوان یک عامل موثر در توسعه مورد استفاده قرار می گیرد که در این راستا قاعده سوق محدودیت معاملات بین کشورهای اسلامی را رفع می نماید و منجر به پیشرفت بیشتر این کشورها می گردد.

#### قاعده غرور

غرور به معنای خدعه و فریب است و معنی قاعده غرور این است که هرگاه از شخصی عملی صادر گردد که باعث فریب خوردن و وارد شدن ضرری به دیگری گردد، ضامن اوست و باید خسارت وارده را جبران نماید هر چند شخص اول قصد فریب دادن شخص دوم را نداشته باشد و ناآگاه بوده و خودش نیز فریب خورده باشد. شخص اول را غار (فریب دهنده) و شخص دوم را مغرور (فریب خورده) می‌گویند (لطفی، ۱۳۸۵: ۵۲).

#### مدارک قاعده

به نظر بعضی از فقیهان، قاعده غرور از فروع قواعدی دیگر مانند لاضرر و یا اتلاف و تسبیب است ولی اکثر فقها آن را قاعده‌ای مستقل دانسته و برایش مستندات مستقل ارائه داده‌اند. چرا که قاعده لاضرر جز به روش تفسیری بعضی مکاتب فقهی، اصولاً اثبات ضمان نمی‌کند و قواعد اتلاف و تسبیب هم در جایی قابل استفاده‌اند که زیان زننده موجب تضییع و کاهش دارایی دیگری شود، در حالی که خسارت ناشی از غرور، اعم است از تضییع و اتلاف دارایی دیگری که در ادامه این نکته روشن تر خواهد شد (محقق داماد، ۱۳۸۶: ۱۶۴).

#### سنت

مشهور است که حضرت رسول (ص) فرموده: «الْمَغْرُورُ يَرْجِعُ إِلَى مَنْ غَرَّهُ»، یعنی فریب خورده می‌تواند در خصوص خسارت وارد شده، به فریب دهنده رجوع کند. حدیث دلالت دارد که فریب خورده به فریب دهنده رجوع می‌کند و روشن است که مقصود از رجوع، مطالبه ضرر و خسارت است.<sup>۴۵</sup>

#### عقل

در عرف متداول، عقلاً هرگاه از عمل دیگری گول بخورند و زبانی متحمل شوند به گول زننده مراجعه و مطالبه جبران خسارت می‌کنند. بر همین اساس، جبران خسارت ناشی از خدعه و نیرنگ در همه نظامهای حقوقی دنیا مورد توجه است. هر چند که هر نظام حقوقی با روش مخصوص به خود خسارات زیان دیده را جبران می‌سازد. بنابر این، بنای عقلاً در این مورد از دلایل قاعده غرور است.

#### اجماع

ابتدا باید گفت که در مسأله رجوع «مغرور» به «غار» و ضمان غار در مقابل ضرر وارد به مغرور، بین فقها اختلافی نیست، بلکه فقها فقط در تطبیق قاعده بر مصادیق آن اختلاف نظر دارند. مثلاً وقتی که غار، جاهل یا در اشتباه بوده، در خصوص این که آیا این مورد از موارد غرور محسوب است یا خیر، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد.

نکته لازم به ذکر که در مبحث اجماع نیز مفصل توضیح داده شده، این است که اجماع مستند، مستقلاً ارزشی ندارد؛ یعنی اگر در کنار اجماع، روایتی هر چند ضعیف وجود داشته باشد که احتمال بدهیم این روایت مأخذ و منبع آن اجماع است، اجماع دلیل مستقلاً نخواهد بود. به همین علت در موضوع مورد بحث، چون

<sup>۴۵</sup> - طباطبایی یزدی، حاشیه بر مکاسب، ج ۱، ص ۱۷۹.



حدیث نبوی وجود دارد و احتمال زیاد می‌رود که قول فقها مبتنی بر روایت باشد، این اجماع را نمی‌توان دلیل مستقلی به حساب آورد.

از جمله قواعدی که در استنباط احکام معاملات و ابزارهای مالی مورد استناد قرار می‌گیرد قاعده فقهی، «نفی بیع غرری» به صورت خاص، یا نفی غرر به شکل عام است.

اگرچه از دیرباز جوامع بشری در جهت برقراری امنیت، صلح اجتماعی و نظم عمومی و نیز تأمین و حفظ منافع افراد به سوی قانون‌مند شدن گام برداشته است، لیکن از آن‌جا که نیازها و خواسته‌های انسانی به طور طبیعی مشابه یک‌دیگرند، نزاع بر سر کسب منافع افزون‌تر و تأمین رفاه بیشتر، همواره وجود دارد. از این ره‌گذر و در نتیجه انعقاد قراردادها و پیمان‌های غیر معتبر و بر خلاف مصلحت فردی - اجتماعی، علاوه بر تجاوز به حقوق هم‌دیگر و در نتیجه، داراشدن غیر عادلانه در جهت جلب منافع مادی افزون‌تر، تجاوز به صلح اجتماعی، نظم عمومی و معنویت اخلاقی از طریق ایجاد اختلاف و کشمکش میان طرفین قراردادها و معاملات، صورت خواهد گرفت.

نظام‌های حقوقی مختلف که بر مبنای آرمان‌های اخلاقی - اجتماعی و با هدف تأمین عدالت اجتماعی و تنظیم روابط مردم و حفظ نظم در اجتماع شکل گرفته‌اند، در زمینه آثار حقوقی ناشی از تعهدات و روابط قراردادی و انجام معاملات، قواعد و مقررات خاصی وضع نموده‌اند و افزون بر این، برخی از داد و ستدها و معاملات را - اگرچه متعارف و متداول هم باشد - به دلیل رعایت قواعد آمره و حفظ نظم عمومی غیر معتبر و بدون اثر حقوقی می‌شمارند.

در حقوق اسلامی نیز به دلیل فقدان پاره‌ای از شرایط اساسی، برخی از معاملات و قراردادها اعتبار و نفوذ ندارند؛ از جمله این معاملات می‌توان به معاملات غرری اشاره نمود. منظور از معامله غرری قرارداد و عقدی است که وضعیّت آن، برای یک یا دو طرف عقد، زیان مالی به دنبال داشته و سبب ایجاد اختلاف و کشمکش بین آن‌ها خواهد شد.

در نظام حقوقی اسلام، توجّه خاصی به کسب عادلانه و مشروع و نیز استحکام و اتمام معاملات بین افراد جامعه شده است. به همین خاطر، غرر و خطر در معامله، که ناشی از جهل به مبیع و ثمن (ارزش و قیمت کالا) هنگام انعقاد قرارداد می‌باشد، منع و نهی شده است، و در این راستا، رفع غرر که در جهت حفظ نظم اجتماعی و اقتصادی است، مورد توجّه قرار گرفته و بدین جهت می‌توان گفت که مبنای این حکم فقهی که در قالب یک قاعده و اصل حقوقی در آمده، حفظ منافع عمومی و حمایت از معنویت اخلاقی است که با ممنوع کردن معاملات احتمالی که صورت بازی با بخت و شانس به خود می‌گیرند، از منازعه و کشمکش بین طرفین قرارداد جلوگیری کرده، و راه عادلانه تأمین نظم در روابط مالی مردم را ارائه می‌کند.

از این قاعده حقوقی، تحت عنوان مستقل در برخی از آثار بزرگان امامیه - در زمینه قواعد عمومی و مبانی کلی قراردادها - به‌اختصار بحث‌شده، اما عمده‌تاً ذیل شرایط مربوط به معامله، مورد بررسی و مذاقّه فقیهان و دانش‌مندان امامیه قرار گرفته است.

قاعده غرور تضمین‌کننده کیفیت کالاها و صحت معاملات است. در صورت مقید بودن صادر کنندگان به این قاعده افزایش اعتماد جهانیان به طرف‌های اقتصادی در کشور را افزایش می‌دهد. و این موضوع در پیشرفت کشور نقش موثری دارد.

### قاعده استصلاح

بر اساس این قاعده، احکام شرع اسلام مبتنی است بر مصالح و مفاصد، یعنی آنچه واجب شمرده شده دارای مصلحتی و آنچه حرام شمرده شده دارای مفسده و مضرتی است. برخی از مذاهب، مجتهدین را موظف و مکلف می‌دانند بر اینکه در مواردی که مصلحت و مفسده (علل احکام) بیان نشده، به تحقیق و تفحص برای کشف علت بپردازند. در حالی که بعضی مذاهب دیگر مثل مذهب امامیه استنباط علیت را لازم نمی‌دانند. استصلاح در لغت به معنای مصلحت‌اندیشی و در اصول و فقه و حقوق عبارت است از اینکه احکام فقهی را مبتنی بدانیم بر مصالح مرسله. منظور از مصالح مرسله، مصلحتی است که دلیل خاصی نه بر وجوب رعایت آن رسیده و نه بر حرمت آن.

### مدارک قاعده

مدارک این قاعده را در قرآن می‌توان یافت. احکامی که در قرآن آمده همه مبتنی بر رعایت مصلحت است مثل:

۱- آیه شریفه «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصِهِ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، ۴۶ ... پس هرگاه کسی در ایام سختی از روی اضطرار نه به قصد گناه، از آنچه حرام شد مرتکب شود، پس خدا بسیار بخشنده و مهربان است.

۲- «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، ۴۷... خداوند در مقام تکلیف بر شما مشقت و رنج ننهاد. لذا بر اساس این قاعده، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید بر اساس رعایت واجبات و محرمات و مصالح مفاصد شکل بگیرد. دقیقاً بر اساس همین قاعده است که هر گونه رشد و توسعه ای مطلوب نخواهد بود و الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت هرگونه پیشرفت مادی که دارای مفاصدی باشد را مجاز نمی‌شمارد.

### قاعده المومنون عند شروطهم

معنای قاعده آن است که مؤمنان باید نسبت به شروطی که متعهد می‌شوند، ثابت و پابرجا باشند (موسوی بجنوردی، ج ۲، ۱۳۸۵: ۳۳۵).

### ویژگی های صحت شرط

- شروطی که در ضمن عقد واقع میشود باید دارای ویژگی‌هایی باشد از جمله (مشایخی، ۱۳۸۵: ۱۷۰):
- ۱- آن شرط تحت قدرت و اختیار باشد: اگر شرطی گفته شود که فرد چنان قدرتی را نداشته باشد، آن شرط لغو و بیهوده است.
  - ۲- شرط دارای غرض عقلانی باشد.
  - ۳- شرط مخالف کتاب و سنت نباشد.

<sup>۴۶</sup> - سوره مائده، آیه ۳.

<sup>۴۷</sup> - سوره حج، آیه ۷۸.

- ۴- شرط منافات با مقتضای عقد نداشته باشد، مثل اینکه بگوید من این مال را به شما می‌فروشم به این شرط که از آن استفاده نکنی!
- ۵- شرط مجهول نباشد.

#### مدارک قاعده

برخی از اخباری که از ناحیه معصومین علیهم السلام رسیده و سند و مدرک این قاعده به شمار می‌روند عبارتند از:

۱- محمد بن یعقوب به سند خود از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) چنین روایت می‌کند: شنیدم حضرت صادق (ع) می‌فرمودند: کسی که شرط کند شرطی را که مخالف با کتاب خدا باشد عمل به آن نه بر او جایز است و نه بر کسی که علیه او شرط شده است، بلکه مسلمانان باید به آن شروطی وفادار و پایدار باشند که موافق کتاب خداست.<sup>۴۸</sup>

می‌بینیم این روایت مؤمنان را موظف می‌کند که به شروط خویش پایبند بوده و وفادار باشند، البته آن شروطی که با کتاب خدا مخالفت نداشته باشد.

۲- کلینی به سند خود از حسین بن سعید از نضر بن سوید از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: مسلمانان باید به شروطی که می‌کنند پایبند باشند مگر شرطی که مخالف کتاب خدا باشد که عمل به آن شرط جایز نیست.<sup>۴۹</sup>

۳- از جمله روایاتی که دلالت بر این موضوع دارد روایتی است که اسحاق بن عمار از امام صادق، و او از پدرش حضرت باقر علیهما السلام نقل کرده که وجود مبارک علی ابن ابی طالب (ع) می‌فرمودند: کسی که برای همسر خود شرطی بکند حتماً باید به آن وفا نماید؛ چون مسلمانان باید به شروط خویش وفادار باشند مگر شرطی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند.<sup>۵۰</sup>

دلالت روایات فوق صریح و روشن و حتی متن بسیاری از روایات عین قاعده است. مراد از قاعده، وجوب وفا کردن مسلمانان است به جمیع التزامات و تعهدات خود مگر در مواردی که واجب نبودن آن استثنا شده باشد، و مراد از ثبوت و استقرار شرط عبارت است از ترتیب دادن اثر شرطی که شده است و فرار نکردن از عمل بر طبق التزام تعهد خویش. در نتیجه معنی «المومنون عند شروطهم» عبارت است از وفا نمودن هر مسلمان به آنچه نسبت به دیگران التزام داده است.

اما موارد استثنا، که در بالا اشاره شد، یکی شرط مخالف کتاب است؛ همان طور که در روایات آمده، مسلمانان باید به شروطی که بسته اند ثابت باشند مگر شروطی که مخالف با کتاب خدا باشد و دیگر شروطی که موجب حلال شدن حرام یا حرام شدن حلال باشد که وفا به چنین شروطی لازم نیست (مشایخی، ۱۳۸۵: ۱۷۲).

طبق این قاعده، مؤمنان باید به شروطی که در معاملات تعهد می‌کنند، وفادار باشند و در حد امکان و توان در تحقق آن بکوشند؛ البته شروط معامله نباید با قواعد شرع مخالفتی داشته باشد (حسینی مراغی،

<sup>۴۸</sup> - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۵۳، کتاب تجارت، باب ۶ از ابواب خیارج، ح ۱.

<sup>۴۹</sup> - همان، کتاب تجارت، باب ۶ از ابواب خیارج، ح ۲.

<sup>۵۰</sup> - همان، ج ۱۲، ح ۵.

۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۲۷۶؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق: ج ۳، ص ۲۵۱). عمل به مفاد قرارداد و تعهدات ضمنی آن در سالم‌سازی روابط اجتماعی و حقوقی افراد تأثیر دارد و دوطرف قرارداد با آرامش و اطمینان از تحقق خواسته‌های پذیرفته شده و لزوم عمل آن به کار خود ادامه می‌دهند. حاضران در بازار کار، هرگونه تعهد شرعی و انسانی را که در قراردادها مطرح می‌شود، باید انجام دهند. ایمان افراد باعث می‌شود هرگونه تعهد رفاهی یا خدمتی از هر یک از دو طرف عملی شود. بدون تردید، وجود این قاعده و عمل به آن باعث کاهش هزینه‌های تولید می‌شود. نگرانی دو طرف تا پایان مدت قرارداد از بین می‌رود و برنامه‌ریزی برای تولید انجام می‌گیرد. بر اساس این قاعده بسیاری از تعهدات بین المللی لازم الاجرا می‌گردد و این امر امنیت سرمایه گذاری و مبادلات خارجی را با کاهش ریسک مواجه می‌نماید. لذا الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت انجام تعهدات بین المللی را شاخصی جهت یک الگوی مطلوب و موثر معرفی می‌نماید.

#### قاعده احترام

مراد از قاعده احترام این است که مال مسلمانان از هرگونه تجاوز و تصرف غیر، مصونیت دارد و اگر کسی بدون رضایت و اجازه مسلمان در مال وی تصرف کند متجاوز به مال نامیده می‌شود و همچنین عمل اجیر مسلمان محترم است و کارفرما باید اجرت او را بپردازد (مشایخی، ۱۳۸۵: ۱۳).

#### مدارک قاعده

در بیان مدارک این قاعده به دیدگاه عقلی و روایات می‌پردازیم (محقق داماد، ۱۳۸۶: ۲۱۳).

#### عقل

مفاد این قاعده از احکام امضایی اسلام است، نه تأسیسی؛ چرا که زندگی عقلاء و خردمندان بر این امر بنیاد گردیده و برای هیچ کس جای انکار نیست و به طور کلی، بنیان مالکیت بر این امر مبتنی است. بنابر این روایات و مستندات نیز مؤید همین بنای عقلایی اند.

#### سنت

امام باقر(ع) از رسول الله(ص) نقل کرده که آن حضرت فرموده است: «ناسزا گفتن به مؤمن فسق است و جنگ با او کفر است و خوردن گوشت او معصیت است و احترام مال او همانند احترام خون (جان) اوست ۵۱. در حدیث فوق احترام مال به منزله احترام خون قرار داده شده و چون مفاد جمله عام است، کلیه احکام خون مردم بر مال آنان نیز مترتب است، یعنی هر آنچه از باب احترام برای خون ثابت است برای مال نیز ثابت است و بی شک، احترام خون به آن است که اولاً هیچ کس مجاز به ریختن خون دیگری نیست و ثانیاً در فرض ارتکاب، خون او نباید هدر برود. نتیجه آن که در مال نیز چنین است، بدین معنا که اولاً تصرف غیر مأذون، ممنوع و حرام است و ثانیاً تصرف و تعدی غیر مجاز نباید بدون تدارک و جبران گذاشته شود.

<sup>۵۱</sup> - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۹۹، ح ۱۲.

با استناد به این قاعده الگوی مورد نظر می تواند منافع ملی را در مناسبات اقتصادی و تجارت در کلیه قراردادهای تضمین نماید. از سوی دیگر، الگو باید به گونه ای تنظیم و اجرا شود که احترام حقوق مالی مسلمانان رعایت گشته و از هر گونه تجاوز و تصرف بدون رضایت و اجازه ایشان اجتناب نماید.

#### قاعده میسور

برای روشن شدن قاعده می گوئیم: اگر شارع مقدس به عمل مرکبی (چند قسمتی) امر کرد که دارای اجزاء و شرایط و موانعی است، لکن بعضی از این اجزاء یا شرایط را نمی توان اجرا کرد، و جوب از آنچه معذور است برداشته می شود اما آنچه را که قدرت بر انجام آن دارد ساقط نمی شود و باید انجام گیرد (عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۱۶۶).

امیرالمؤمنین علی (ع) در این زمینه می فرماید: آنچه را می توان انجام داد و در تحت قدرت است به دلیل ناتوانی در اجزایی که مشکل است و در تحت قدرت انسان نیست، ساقط نمی شود (مشایخی، ۱۳۸۵: ۱۷۹).

برای روشن شدن مطلب و هم توجه یافتن به اشکال قاعده چند مثال می آوریم:

- ۱- هرگاه کسی نتواند نماز را ایستاده بخواند باید نشسته بخواند.
- ۲- هرگاه کسی نتواند نفقه واجب النفقه خود را به طور کامل پرداخت کند باید هر مقداری را که می تواند پرداخت نماید.

۳- هرگاه کسی نتواند تمام ماه رمضان را روزه بگیرد باید روزهایی را که می تواند روزه بگیرد. اگر کسی نمی تواند تمام روز را روزه بگیرد نمی توان گفت فقط ساعتی از روز را که می تواند، روزه بگیرد.

۴- هرگاه کسی تعهد کرده باشد ده تن گندم در مدت ده روز به دیگری تحویل دهد و نتواند در آن مدت تحویل دهد تعهدش به دادن گندم باقی می ماند، مگر اینکه این گندم به عنوان بذر بوده و فصل کاشت گذشته باشد.

#### مدارک قاعده

ادله حجیت این قاعده را می توان با کمک سنت و عقل کشف نمود (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۵۹).

#### سنت

الف) روایت نبوی (ص): «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ (به) مَا اسْتَطَعْتُمْ» یعنی هرگاه به شما دستوری می دهم آن را تا اندازه ای که می توانید به جای آورید ۵۲.

سند این روایت مشهور است و نیازی به بحث ندارد، آنچه نیازمند بحث است دلالت آن است. برای فهم دلالت آن بد نیست به مورد آن اشاره شود. در بیان مورد آن فقها گفته اند: روزی پیامبر اکرم (ص) درباره حج و اهمیت آن صحبت می فرمودند. یکی از یاران آن حضرت می پرسد آیا حج هر سال واجب است؟ پیامبر (ص) پاسخ ندادند. آن مرد دوباره و سه باره پرسید. پیامبر (ص) در جواب او فرمود: وای بر تو آیا اطمینان داری که «نه» خواهم گفت؟! اگر بگویم «بلی» هر ساله واجب می شود و آنگاه نمی توانید هر ساله آن را انجام دهید. هرگاه به شما دستوری می دهم آن را تا اندازه ای که می توانید به جای آورید.

<sup>۵۲</sup> - نائینی، ص ۸۷

۲- روایت علوی (ع): «الْمَيْسُورُ لَا يَسْقُطُ بِالْمَعْسُورِ» یعنی تکلیف ممکن و آسان به واسطه تکلیف دشوار یا غیر مقدور ساقط نمی‌شود. به بیان دیگر اگر انجام تکلیفی آن چنان که باید و شاید مقدور نباشد یا دشوار باشد آن قسمت از آن که مقدور است باید انجام گیرد (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۶۰).

۳- روایت علوی (ع): «مَا لَا يُدْرِكُ كَلَّهُ لَا يُتْرَكُ كَلَّهُ» یعنی کاری را که نمی‌توان تماماً انجام داد نباید تماماً ترک نمود ۵۳.

آنچه که از این قاعده در ساخت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت استفاده می‌شود آن است که در مسیر تدوین الگو، اگر به علت وجود مشکلات و موانع نتوان به یک الگوی کامل و جامع دست یافت، نباید از آن منصرف شد بلکه باید به هر مقدار که مقدور و میسر باشد اقدام نمود.

قاعده ملازمه اذن در شیء با اذن در لوازم آن

یکی از آثار اذن که به صورت قاعده درآمده و در حقوق مدنی و نوشته‌های فقهی به آن استناد می‌شود، قاعده‌ای است با عنوان «اذن در شیء، اذن در لوازم آن است». البته برخی از فقیهان گاهی بجای واژه «لوازم»، واژه «توابع» را به کار برده‌اند. بر حسب این قاعده هرگاه صاحب مال یا قائم مقام شرعی او به دیگری به نحوی اذن در تصرف بدهد، شخص اخیر در کلیه لوازم آن اذن، مأذون خواهد شد.

مدارک قاعده

به رغم شهرت این قاعده، آیه یا روایتی به عنوان مأخذ آن یافت نشده است. در بیان مدرک آن می‌توان گفت: این قاعده در زندگی اجتماعی و روابط افراد با یکدیگر به طور گسترده در گذشته و حال مورد استفاده عقلا بوده و شارع نیز از آن منع نکرده بنابراین، قاعده‌ای عقلایی است و دلیل حجیت آن، استقرار روش عقلا و تقریر شارع نسبت به این روش است. علاوه بر این، در بسیاری از موارد می‌توان برای حجیت قاعده به مفهوم موافقت استدلال کرد. به طور مثال کسی که به دیگری اذن می‌دهد که از میوه‌های باغ او بخورد یا از گل‌های آن برای گلخانه منزل خویش استفاده کند، اذن وی به طریق اولی بر اذن به وارد شدن به باغ، لمس کردن، بوییدن یا چیدن میوه‌ها و گلها دلالت می‌کند و این مثال خود از مصادیق قاعده مذکور است (محقق داماد، ج ۱، ۱۳۸۶: ۲۳۵).

از این قاعده استفاده می‌شود که برای حصول به هدف والای الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، انجام مقدمات و تمهیدات لازم برای تحقق این هدف لازم و ضروری است. اگر رسیدن به الگو نیاز به انجام کارهای مقدماتی دارد، این قاعده دلالت بر لزوم انجام این کارها می‌نماید.

## نتیجه گیری

الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت به عنوان سندی بالادستی برای برنامه ریزی و تصمیم گیری در سطوح کلان مدیریت کشور از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. همین حساسیت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است که توجه به ابعاد مختلف و زوایای متعدد آن را ضروری می‌سازد.

<sup>۵۳</sup> - نائینی، ص ۸۸

از آنجا که الگوی اسلامی ایرانی، هم باید شاخص های اسلامی را داشته باشد هم با منابع موجود در کشور به توسعه برسیم استفاده از قواعد فقهی که از منابع ناب مکتب اسلام یعنی کتاب، حدیث، اجماع و عقل استخراج می شود می تواند ابعاد اسلامی و ایرانی این الگو را روشن نماید. این مقاله با استفاده از عمده ترین قواعد فقهی اقتصادی از جمله قاعده استصلاح، قاعده المومنون عند شروطهم، قاعده تسلط، قاعده سوق، قاعده غرور، قاعده لاضرر، قاعده نفی سبیل به الزامات و شرایطی که یک الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید داشته باشد می پردازد. بر اساس یافته های تحقیق موارد زیر قابل بیان است:

۱- بر اساس قاعده ولایت، در تنظیم الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت باید نظرات، ارشادات و راهنمایی های حاکم و ولی امر مد نظر قرار گیرد. ضمناً در مواردی که اجرای الگو با موانع و مشکلاتی همراه است، بکمک قاعده ولایت میتوان مسیر را برای اجرای الگو هموار کرد.

۲- بر اساس قاعده عدالت، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید به گونه ای تنظیم و اجرا شود که مقتضای عدالت و انصاف رعایت گردیده و ضمن استفاده از منابع و امکانات در جایگاه واقعی خود، ارزش گذاری هر عامل و منبع به میزان مشارکت آن در تولید و توسعه انجام پذیرد.

۳- بر اساس قاعده لاجرح، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید به گونه ای ساخته شود که هیچ گونه عسر و حرجی را به مردم تحمیل نکند. درست است که الگو درصدد تامین هدف توسعه بلند مدت می باشد ولی نباید به صورتی باشد که در زندگی روزمره، کوتاه مدت و میان مدت مردم منجر به عسر و حرج گردد.

۴- بر اساس قاعده لاضرر، هرگونه تصمیم در راستای توسعه کشور که منجر به ضرر بر بخش دیگری گردد محکوم است.

۵- بر اساس قاعده نفی سبیل که از قواعد مهم در رابطه با روابط بین الملل کشور است هر گونه مبادله یا الگویی که در جریان ایجاد پیشرفت منجر به تسلط کفار بر مسلمانان باشد ممنوع است.

۶- بر اساس قاعده اتلاف و تسبیب، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت نباید سبب اتلاف منابع برای نسلهای آتی باشد و منجر به ایجاد اثرات نامطلوب زیست محیطی کشور و سایر کشورها باشد.

۷- یکی از عوامل موثر در پیشرفت، تمرکز سرمایه است. امنیت سرمایه گذاری از مهمترین عواملی است که منجر به تمرکز سرمایه می گردد. بر اساس قاعده تسلط تمرکز سرمایه جهت سرمایه گذاری های عظیم که ضامن توسعه است تضمین می گردد.

۸- قاعده سوق در جهت ایجاد بازارهای مشترک کشورهای اسلامی در راستای تجارت آزاد و ایجاد رشد و توسعه نقش برجسته ای دارد. همواره بازارهای باز بین کشورها و استفاده از مزیت نسبی به عنوان یک عامل موثر در توسعه مورد استفاده قرار می گیرد که در این راستا قاعده سوق محدودیت معاملات بین کشورهای اسلامی را رفع می نماید و منجر به پیشرفت بیشتر این کشورها می گردد.

۹- قاعده غرور تضمین کننده کیفیت کالاها و صحت معاملات است. در صورت مقید بودن صادر کنندگان به این قاعده، افزایش اعتماد جهانیان به طرف های اقتصادی در کشور را افزایش می دهد. و این موضوع در پیشرفت کشور نقش موثری دارد.

۱۰- بر اساس قاعده استصلاح، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید بر اساس واجبات و محرمات شکل بگیرد. دقیقاً بر اساس همین قاعده است که هر گونه رشد و توسعه ای مطلوب نخواهد بود و الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت هرگونه پیشرفت مادی که دارای مفاسدی باشد را مجاز نمی شمارد.

۱۱- بر اساس قاعده المومنون عند شروطهم، بسیاری از تعهدات بین المللی لازم الاجرا می گردد و این امر امنیت سرمایه گذاری و مبادلات خارجی را با کاهش ریسک مواجه می نماید. لذا یکی از الزامات الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت انجام شایسته تعهدات بین المللی است.

۱۲- با استناد به قاعده احترام، الگوی مورد نظر می تواند منافع ملی را در مناسبات اقتصادی و تجارت در کلیه قراردادهای تضمین نماید. از سوی دیگر، الگو باید به گونه ای تنظیم و اجرا شود که احترام حقوق مالی مسلمانان رعایت گشته و از هر گونه تجاوز و تصرف بدون رضایت و اجازه ایشان اجتناب نماید.

۱۳- آنچه که از قاعده میسر در ساخت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت استفاده می شود آن است که در مسیر تدوین الگو، اگر به علت وجود مشکلات و موانع نتوان به یک الگوی کامل و جامع دست یافت، نباید از آن منصرف شد بلکه باید به هر مقدار که مقدور و میسر باشد اقدام نمود.

۱۴- بر اساس قاعده ملازمه اذن در شیء با اذن در لوازم آن، استفاده می شود که برای حصول به هدف والای الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، انجام مقدمات و تمهیدات لازم برای تحقق این هدف لازم و ضروری است. اگر رسیدن به الگو نیاز به انجام کارهای مقدماتی دارد، این قاعده دلالت بر لزوم انجام این کارها می نماید.

## منابع

- العراقی، ضیاءالدین (1376). قاعده لاضرر و لاضرار. قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- خمینی، روح الله (1366). رساله نوین. انتشارات فرهنگ اسلامی.
- دادگر، یدالله و محمد باقر نجفی (1380). مبانی فقهی پیشرفته اقتصاد اسلامی (تحلیل و تلخیص کتاب اقتصادنا). کرمانشاه، دانشگاه رازی.
- دری نجف آبادی، قربانعلی، (1388). توسعه از دیدگاه اسلام، چاپ اول، نشر فکر.
- دفتر همکاری های حوزه و دانشگاه (1371). مبانی اقتصاد اسلامی. تهران، سمت.
- دفتر همکاری های حوزه و دانشگاه (1372). درآمدی بر اقتصاد اسلامی. چاپ سوم. تهران، سمت.
- رفیعی، محمد تقی (1378). مطالعه تطبیقی غرر در معامله. قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- شوندی، محمد (1385). مبانی فقهی کار از دیدگاه ادیان. تهران، نوآور.
- عبداللهی، محمود (1375). مبانی فقهی اقتصاد اسلامی. چاپ دوم. قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- عمید زنجانی، عباسعلی (1386). قواعد فقه. تهران، سمت.
- غفاری، هادی (1386). نظام اقتصادی صدر اسلام. تهران، پیام نور.
- قنواتی، جلیل (1377). نظام حقوقی اسلام. قم، اسماعیلیان.
- کریمی، محمد مهدی و پورمند (1380). مبانی فقهی اقتصاد اسلامی. چاپ هفتم. تهران، سمت.
- لطفی، اسدالله (1381). قواعد فقه مدنی. چاپ چهارم. همدان، دانشگاه بوعلی سینا.
- محقق داماد، مصطفی (1380). قواعد فقه، بخش مدنی ۲. تهران، سمت.
- محقق داماد، مصطفی (1386). قواعد فقه، بخش مدنی مالکیت و مسئولیت. چاپ شانزدهم. تهران، علوم اسلامی.
- محمدی، ابوالحسن (1380). مبانی استنباط حقوق اسلامی. تهران، دانشگاه تهران.
- محمدی، ابوالحسن (1379). قواعد فقه. چاپ نهم. تهران، دانشگاه تهران.
- محمودی گلپایگانی، محمد (1381). مبانی فقهی نظام مشارکت در بانکداری بدن ربا. تهران. دانشگاه تهران.
- مشایخی، قدرت الله (1383). قاعده های فقهی. چاپ دوم. تهران، سمت و دانشگاه الزهرا (س).



دوین کتفرانس الکوئی اسلامی ایرانی پیشرفت: مناسیم، مبانی و ارکان پیشرفت؛ اردیبهشت ۱۳۹۲

موسوی بجنوردی، محمد (1385). قواعد فقیهه، ۲ج. تهران، مجد.  
یثربی، محمد علی (1385). قواعد فقه استدلالی. تهران، جهاد دانشگاهی.  
نبی زاده، داراب (1385). مبانی فقهی اقتصاد اسلامی. همدان، نور علم.